



پاسخ به پرسش‌هایی

پیرامون

مبانی نظری نبوت

زیر نظر:

فقیه عالیقدر

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۸	پیش‌گفتار

مبانی نظری نبوت

۱۱	دلیل اول: حکمت الهی
۱۱	مقدمت دلیل حکمت بر ضرورت نبوت
۱۲	غرض الهی از خلقت انسان
۱۳	کمال و مراتب طولی آن
۱۴	حدود عقل انسان و مراحل قرب به خداوند
۱۵	احساس آزادی مطلق و احساس نیاز به محدود کردن آن
۱۶	عقل و اثبات معاد
۱۸	عقل و درک سعادت و شقاوت در آخرت
۱۹	عدم قدرت عقل بر درک تمام خوبیها و بدیها
۲۲	دیدگاه مکاتب مختلف نسبت به حقیقت انسان
۲۳	علوم بشری و شناخت آخرت
۲۶	نفی تلازم دلیل حکمت با تعدد پیامبران در هر زمان
۳۰	یک قانون و صدها مبلغ

منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ -
پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مبانی نظری نبوت / زیر نظر: حسینعلی منتظری -
قم: ارغوان دانش، ۱۳۸۷.
۷۲ ص ۱۰۰۰۰ ریال

ISBN : 978 - 964 - 2768 - 15 - 8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .
کتابنامه به صورت زیرنویس .

۱. نبوت - دفاعیه‌ها، ردیه‌ها. ۲. نبوت خاصه - دفاعیه‌ها، ردیه‌ها. ۳. محمد(ص)
پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت، ۱۱ ق - خاتمیت - دفاعیه‌ها، ردیه‌ها. الف. عنوان
۲ پ ۲۲۰ BP
۱۳۸۷

پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون
مبانی نظری نبوت

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

ناشر: ارغوان دانش
چاپ: عترت
نوبت چاپ: اول
تاریخ انتشار: پائیز ۱۳۸۷
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
قیمت: ۱۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۸-۱۵-۸

مراکز پخش: قم، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۱۲
تلفن: ۱۴-۷۷۴۰۰۱۱ * فاکس: ۷۷۴۰۰۱۵ (۰۲۵۱)
تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش وحید نظری، پلاک ۲۷،
ساختمان فروردین، طبقه اول، تفکر نو، تلفن: ۶۶۹۷۸۱۱۶ * موبایل: ۰۹۱۲۲۵۲۵۰۵۰
آدرس ایمیل: AMONTAZERI @ AMONTAZERI . COM

۳۰	رابطه هدایت با ماهیت ثابت بشر.....
۳۱	دلیل خاتمیّت اسلام و پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۳۵	سه نقطه ضعف در کلام نویسنده.....
۳۶	رسالت پیامبر اسلام <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> و نقاط دور جهان.....
۴۰	رمز بعثت پیامبر اسلام <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> در عربستان.....
۴۲	امکان گسترش تعالیم اسلام در زمان پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۴۷	مقتضای دلیل حکمت.....
۵۱	علت انحصار نبوت در بعضی زمانها در یک فرد.....
۵۳	دوران فترت و نقض دلیل حکمت.....
۵۷	دلیل دوّم: قاعده لطف
۵۷	معنای وجوب لطف بر خداوند.....
۶۱	غرض خداوند از خلقت.....
۶۲	مفاد قاعده لطف.....
۶۲	تقریری دیگر برای قاعده لطف.....
۶۴	ملازمه میان بعثت انبیاء و تکالیف شرعی.....
۶۸	آشنایی اجمالی یا تفصیلی به آثار احکام؟.....
۶۹	تکالیف شرعی و زمینه عمل به تکالیف عقلی.....
۷۰	تکالیف عقلی.....
۷۲	شمول قاعده لطف.....

مقدمه:**باسمه تعالی**

چندی پیش جزوه‌ای برای حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت برکاته ارسال گردید که برگرفته از برخی از سایت‌های اینترنتی و مشتمل بر تشکیک در مبانی اعتقادی مسلمانان و یا شیعیان می‌باشد. از جمله بخشی از آن مشتمل بر تشکیک در مبانی نظری نبوت، و بخشی تشکیک در معجزه و بیان بن‌بست معرفتی در تشخیص مصادیق آن و تشکیک در دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت، و قسمتی نیز تشکیک در نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

علاوه براین، شبهات متعددی پیرامون موضوع امامت و مباحث جانبی آن در رسانه‌های مختلف منتشر شده است.

از آنجا که شبهات ذکر شده در سایت‌ها و برخی از رسانه‌های دیگر ضدّ اسلام انتشار یافته است، فقیه عالیقدر از بخش پاسخگویی به شبهات دینی دفتر خود خواستند تا با کمک چند تن از فضلا و زیر نظر و با اشراف معظم‌له، به این شبهات پاسخ داده شود.

آنچه اکنون پیش رو دارید پاسخ به شبهات و تشکیک‌هایی است که پیرامون مبانی نظری نبوت ایراد شده است.

والسلام علی عباد الله الصالحین

هیأت استفتاء حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

پیش‌گفتار:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْمُعْصومِينَ

وَاللَّعْنُ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ.

اسلام از بدو ظهور همواره مورد تشکیک و احیاناً تهاجم فکری و غیر فکری مخالفین خود بوده است، مخصوصاً اصول مربوط به اعتقادات که زیربنای احکام آن می‌باشند بیشتر مورد شبهات گوناگون قرار گرفته است. این تشکیک‌ها و شبهات در زمان حضرات معصومین علیهم‌السلام توسط آن بزرگواران و تربیت شدگان مکتب آنان پاسخ داده می‌شد؛ و این فریضه در زمان غیبت معصوم علیه‌السلام توسط عالمان و دانشمندان اسلامی در هر عصر و زمانی مطابق شرایط زمان و مکان انجام شده است؛ اما در زمان معاصر برخورد مخالفین اسلام و القاء شبهات از ویژگی خاصی برخوردار است. آنچه کاملاً احساس می‌شود این است که مدتی است از طرف بعضی مراکز ضد اسلام و ضد مذهب، تشکیکات و شبهاتی به ظاهر

استدلالی توسط سایت‌های وابسته به آنها منتشر می‌شود و بعضاً به دست اینجانب می‌رسد. این شبهات دو گونه هستند:

اول: آنهایی که عمدتاً مبانی نظری نبوت و امامت و زیرمجموعه آنها را زیر سؤال برده‌اند.

دوم: شبهاتی است مربوط به جهات گوناگون قرآن، از قبیل: تحدی و ادعای اعجاز آن، استدلالها و پاسخهای قرآن به مخالفین وحی و نبوت، مجازاتهای مطرح شده در قرآن، داستانها و مثل‌های آن، و تشکیک در اینکه چرا قرآن که مدعی خاتمیت وحی و جهانی و ابدی بودن است به زبان عربی نازل شده است؟ یا اینکه چرا در قرآن کلمات زائد و تکرارهای زیادی وجود دارد؟ و چندین موضوع دیگر مرتبط با قرآن.

از آنجاکه بی‌تفاوتی در برابر چنین تشکیکها و تهاجمهای وسیع علیه اسلام و مذهب، به هیچ‌وجه صحیح و جایز نیست، لازم دیده شد - علیرغم نقاهت و بیماری‌های جسمی و مراجعات فراوان - به شبهات مورد اشاره پاسخ داده شود. ضمن تشکر از فضایی که در این امر مهم تشریک مساعی می‌کنند، توفیق همگان را در خدمت به اسلام و مذهب از خدای متعال مسألت دارم.

وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

۱۰ مهر ۱۳۸۷ - اول شوال ۱۴۲۹

قم المقدسة - حسینعلی منتظری

مبانی نظری نبوت

نویسنده جزوه‌ای که به تشکیک در مبانی نظری نبوت پرداخته، پس از اشاره به ادیان سه‌گانه یهود، مسیحیت و اسلام و اشاره به اختلافات و لوازم هر کدام می‌گوید:

«... بدیهی است پیش از پرداختن به این اختلافات باید به یک پرسش بنیادین پاسخ داد و آن اینکه آیا دلیل محکم و قاطعی برای اثبات نبوت در مفهوم کلی (و صرف نظر از مصادیق آن) وجود دارد؟

متفکران اسلامی (خصوصاً شیعه) بحث را از ضرورت نبوت آغاز می‌کنند. به اعتقاد آنها می‌توان با دلایل عقلی و پیشینی نشان داد که ارسال رسل بر خداوند واجب است و لذا محال است که پیامبرانی مبعوث نشده باشند.... به عبارت دیگر حتی اگر در شرایطی باشیم که (بنابر فرض) خبری از رسولان الهی نداشته باشیم، می‌توانیم با تجزیه و تحلیل‌های عقلی صرف به این نتیجه برسیم که خداوند حتماً پیامبرانی را تاکنون فرستاده است و وظیفه ما فقط شناخت پیامبران حقیقی و استفاده از تعالیم و مبانی آنها برای رسیدن به کمال و سعادت است.»

سپس وی به ذکر دو نمونه از ادله ضرورت نبوت می‌پردازد و شبهاتی ایراد می‌کند.

دلیل اول: حکمت الهی

مقدمات دلیل حکمت بر ضرورت نبوت

«حکمت الهی» یکی از دلایلی است که برای ضرورت نبوت اقامه شده است. این دلیل عقلی از سه مقدمه تشکیل می‌شود:

۱- هدف خداوند از خلقت انسان، تحصیل کمالات و قرب به ساحت مقدس ربوبی است.

۲- تحصیل کمالات و قرب معنوی - که طبعاً اختیاری است - بدون شناخت صحیح راجع به سعادت و شقاوت دنیا و آخرت و برنامه‌ای کامل برای رسیدن به سعادت، امکان ندارد.

۳- ارائه برنامه چنین سیر و حرکتی به تنهایی از عقل بر نمی‌آید و ناچار باید از ناحیه کسی باشد که به تمام روایات و سازمان وجودی انسان و نیازها و مشکلات و آینده او و پیچ و خم و فراز و نشیب و پرتگاه‌های راه واقف باشد؛ و او نیست جز خدایی که خالق انسان و محیط به تار و پود نظام هستی و انسانها می‌باشد و به مصالح و مفاسد و خیر انسانها واقف است.

بنابراین حکمت خداوند اقتضا می‌کند راه سعادت را به انسانها بنمایاند و از طریق وحی دین را برای آنان تشریح نماید. در غیر این صورت نقض غرض پیش آمده و هدف از آفرینش انسان - که همان تکامل معنوی اوست - تحقق نمی‌پذیرد.^(۱)

غرض الهی از خلقت انسان

نویسنده در نقد استدلال فوق می‌نویسد:

«درست است که خداوند به دلیل حکیم بودن، کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد، اما چگونه می‌توان غرض او از آفرینش انسان را به روش عقلی کشف کرد و حتی آن را به همه انسانها تعمیم داد؟
لازمه منطقی حکمت الهی این است که از آفرینش هر موجودی هدفی داشته باشد، اما این هدف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد و نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشینی، هدف (یا غرض) خداوند از آفرینش موجودی خاص (مثلاً انسان) را کشف کرد.»

در پاسخ به این شبهه گفته می‌شود:

نویسنده قبول کرده است که خداوند در خلقت هر موجودی هدف و غرضی دارد، و لذا از او سؤال می‌شود: هدف از خلقت موجودی همچون انسان آیا چیزی است که به کمال مرتبط است یا نه؟

۱- برای توضیح بیشتر، ر.ک: از آغاز تا انجام، ص ۹۵ - ۱۱۱.

اگر بگویید فقط باید کار خدا بدون هدف نباشد و لازم نیست آن هدف، لامحاله کمال باشد، در جواب می‌گوییم: نویسنده باید به عنوان اصل موضوعی اصل وجود خداوند و اینکه او موجودی است بی‌نهایت کامل و مبرّا از هر نقص و عیب را قبول کرده باشد؛ با قبول این فرض، محال است موجود بی‌نهایت کامل - یعنی خداوند - کاری انجام دهد که فاقد هدف یا فاقد هدف کاملی باشد؛ و فرض این است که خداوند واجد کمال محض و غیر محتاج به تحصیل کمال می‌باشد، پس باید هدف او از خلقت انسان نیل انسان به کمال مطلق باشد. زیرا هر هدفی جز کمال مطلق، برای ذات حق نقص است؛ و کمال مطلق چیزی غیر از تقرّب به خداوند و به اصطلاح خدایی شدن او نمی‌باشد.^(۱)

و فرض این است که خداوند کمال مطلق است و غیر از او کمالی در عالم هستی بالاستقلال وجود ندارد، پس هر موجود مختار و عاقلی اگر بخواهد کامل شود باید راهی به سوی کمال مطلق پیدا کند.

کمال و مراتب طولی آن

البته بدیهی است کمال که هدف نهایی خلقت انسان است یک هدف کش‌دار و دارای مراتب طولی و به اصطلاح یک حقیقت تشکیکی است که انسانها به لحاظ تفاوت استعدادها و شرایط محیطی و تربیتی در رسیدن به آن متفاوتند.

۱- «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، سورة ذاریات، آیه ۵۶.

بنابراین اگر مقصود نویسنده از «مصادیق بی‌شماری» هدف مصادیق بی‌شمار کمال انسانها در یک خط طولی است مطلب درستی است. زیرا هر انسانی به حسب حظ و بهره‌ای که از وجود و هستی دارد و گزینشها و اعمالی که انجام می‌دهد و نیز به حسب شرایط مختلف مؤثر در او، به درجه‌ای از کمال اختیاری می‌رسد که با انسان دیگر از نظر شدت و ضعف تفاوت دارد، اما این مطلب ضروری به استدلال نمی‌زند؛ زیرا مفاد استدلال بیش از این نیست که انسانها بدون هدف و غایت خلق نشده‌اند و هدف غایی خلقت آنان کمال مطلق است که جز ذات حق چیزی نمی‌تواند باشد.

بنابراین، نظر نویسنده که می‌گوید: «نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشینی هدف (یا غرض) خداوند از آفرینش موجودی خاص (مثلاً انسان) را کشف کرد»، مردود است و چنان که اندکی پیش به آن اشاره شد هدف موجود بی‌نهایت کامل یعنی خداوند چیزی جز به کمال رساندن موجودات ناقص و مستعد نمی‌باشد و کمال غایی و مطلق فقط ذات خداوند است. کلیت این معنا را عقل بدون نیاز به شرع درک می‌کند.

حدود عقل انسان و مراحل قرب به خداوند

و در عین حال خیال نشود که عقل انسان به خودی خود می‌تواند راه قرب به خداوند و تشخیص عدل و قسط و اقامه آن در تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی را - که کمال او در آن است - کشف و درک

نماید و نیازی به راهنمایی الهی توسط انبیاء و اولیاء ندارد. چگونگی قرب به خداوند امری محسوس و قابل تجربه نیست که بتوان با تجربه بشری آن را به دست آورد؛ و موارد و مصادیق عدل و قسط نیز در جوامع بشری علی‌رغم روشن بودن مفهوم آن مورد اختلاف است. و به عبارت و بیانی دیگر عقل انسان با تتبع در انواع موجودات به این حقیقت می‌رسد که هر موجودی از بدو پیدایش به سمت هدفی که کمال آن است رهسپار می‌باشد و اگر با موانعی برخورد نکند به آن هدف می‌رسد. انسان نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. البته انسان علاوه بر این مسیر عمومی از یک مسیر خاص نیز برخوردار است؛ و زمینه آن، قدرت اندیشه و عقل اوست که او را از سایر انواع موجودات متمایز و مشخص می‌کند.

احساس آزادی مطلق و احساس نیاز به محدود کردن آن

از طرف دیگر انسانها به حسب طبع اولی کمال خود را در آزادی مطلق خود می‌بینند و نیز دارای گزینه‌ای هستند که دیگران را به هرنحو باشد در راه منافع خود استخدام نمایند؛ ولی با توجه به این که هر انسانی خواستار آزادی مطلق و دارای چنین گزینه‌ای می‌باشد، انسانها به این نتیجه رسیدند که با آزادی مطلق و براساس گزینه مذکور نمی‌توانند منافع خود را تأمین نمایند و نیاز به تعاون با یکدیگر و تشکیل زندگی اجتماعی دارند.

پس از درک این حقیقت نیاز به قانون و مقررات برای تعامل با همدیگر را درک کردند، قانونی که بتواند منافع و کمال حقیقی هر فرد و سعادت او را تأمین نماید؛ و چنین قانونی باید عام و شامل همهٔ انسانها بدون تبعیض و استثناء باشد تا بتواند کمال همگان را تأمین سازد. و بدیهی است تاکنون در دوره‌های گوناگون زندگی بشر چنین قانونی که تنظیم یافتهٔ عقل و خرد انسان باشد درک نشده است. و اگر تنظیم چنین قانونی به حسب تکوین و سرشت انسان به عهدهٔ خرد گذاشته شده بود البته در این روزگاران متمدنی و دراز برای بشریت درک و مفهوم می‌شد، بلکه همهٔ افراد انسان که به جهاز تعقل مجهز می‌باشند آن را تفصیلاً درک می‌کردند، چنان که لزوم آن را در جامعهٔ خود و نیز سود و زیان و سایر ضروریات زندگی خود را درک می‌کنند؛ ولی از چنین قانونی تاکنون خبری نیست و ما شاهد اختلاف نظر و درک انسانها در تشخیص چنین قانونی بوده و هستیم. و چون به مقتضای نظریهٔ هدایت عمومی وجود چنین درکی در نوع انسان ضروری است، ناگزیر دستگاه درک کنندهٔ دیگری غیر از عقل و خرد و حواس ظاهری و باطنی در میان نوع انسانی باید وجود داشته باشد که وظایف واقعی زندگی را به آنان بفهماند و این همان شعور وحی می‌باشد.

عقل و اثبات معاد

نویسنده در شبههٔ دوّم خود می‌گوید:

«در مقدمهٔ دوّم دلیل حکمت، سخن از «سعادت و شقاوت دنیا و آخرت» آمده است. پیش فرض این مقدمه، توانایی عقل در اثبات معاد است.»

سپس نامبرده سه مطلب را مورد تردید قرار می‌دهد:

«الف - این پیش فرض مورد تردید بسیاری از فیلسوفان و متکلمان (خصوصاً در عصر حاضر) قرار گرفته و قضاوت قاطع در مورد آن مستلزم نگاهی نقادانه و موشکافانه به این ادله و بررسی نقدهای مخالفان و دفاعیات موافقان است.»

در پاسخ «الف» باید گفت:

اوّلاً - استدلال برای ضرورت نبوت به دلیل حکمت خداوند، پس از این است که وجود خداوند و صفات کمالیهٔ او و از آن جمله عدالت و حکمت او با دلیل عقلی ثابت شده است.

و معاد - یعنی وجود عالمی دیگر برای مجازاتها و پاداشها - نیز از راه عدالت و حکمت خداوند ثابت می‌شود. پس بحث نبوت قهراً پس از ثبوت مبدأ و معاد می‌باشد.

و ثانیاً - معاد به طریق عقلی، غیر از طریق عدالت و حکمت خداوند، به اثبات رسیده است؛ از جمله از راه تجرّد نفس و در نتیجه بقای همیشگی آن؛ به ضمیمهٔ این که حقیقت هر نفسی به اعتقادات و ملکات اوست که صالح یا طالح با نفس باقی بلکه عین نفس هستند.

علاوه بر این که ادله عقلی دیگری نیز برای اثبات معاد در کتابهای مربوطه ذکر شده است.^(۱)

عقل و درک سعادت و شقاوت در آخرت

نویسنده در مطلب دوم خود می‌گوید:

«ب- فرض کنیم وجود جهان آخرت و زندگی پس از مرگ، با دلیل عقلی قابل اثبات باشد؛ اما مسلم است که عقل انسان حداکثر می‌تواند وجود معاد (بدون جزئیات آن) را اثبات کند و اثبات وجود دو نوع زندگی پس از مرگ (یکی در بهشت و دیگری در جهنم) از عهده عقل خارج است و لذا قبل از اثبات وجود بهشت و جهنم و اینکه بعضی از انسانها سر از اولی و بعضی دیگر سر از دومی در می‌آورند، نمی‌توان در ادله عقلی ضرورت نبوت سخن از سعادت و شقاوت آخرت گفت.»

در پاسخ این تردید می‌گوییم:

اولاً- چنان‌که در پاسخ قبلی گفته شد، رتبه بحث ضرورت نبوت بعد از بحث مبدأ و معاد است؛ زیرا اساس دلیل نبوت، ضرورت رساندن انسانها به کمال یعنی هدف نهایی از خلقت آنان است و این کمال در دنیا تحقق پیدا نمی‌کند. پس باید در رتبه اول لزوم معاد از راه عدالت و حکمت خداوند ثابت شود تا بتوان موضوع سعادت و شقاوت را مطرح نمود.

۱- از جمله در کتاب: از آغاز تا انجام، فصل پنجم.

و ثانیاً - نویسنده که با یک درجه تنزل، وجود اصل معاد را قبول کرده است باید منطقاً بهشت و جهنم را نیز بپذیرد؛ زیرا ظهور معاد جز در بهشت و جهنم متصور نیست، و مفاد دلیل عقلی بر معاد نیز اثبات بهشت و جهنم است که جای پاداش خوبان و مجازات بدان و ظالمان است.

عدم قدرت عقل بر درک تمام خوبیها و بدیها

نویسنده در نکته سوم خود با یک تنزل دیگر می‌گوید:

«با صرف نظر از نکات فوق، می‌توان فرض کرد که سعادت و شقاوت آخرت، نتیجه عمل کردن و یا عمل نکردن به مقتضای عقل و فطرت و وجدان بشری است. به عبارت دیگر حتی اگر با دلیل عقلی و پیشینی، وجود زندگی پس از مرگ و پاداش و کیفر اخروی در اثر اعمال دنیوی را بتوان اثبات کرد، نتیجه چنین دلیلی بیش از این نمی‌تواند باشد که انسانهای خوب سعادت‌مند و انسانهای بد، شقی می‌شوند. لکن این مقدار برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران کافی نیست، زیرا شناخت خوب و بد و یا عدل و ظلم از عهده عقل برمی‌آید. لذا مقدمه دوم (با فرض صحت) ناتمام است. برای اثبات ضرورت نبوت، ابتدا باید اثبات کنیم که رسیدن به سعادت آخرت، علاوه بر عمل کردن به احکام عقل و اخلاق و وجدان، شرایط دیگری هم دارد که شناخت آنها از عهده عقل بشر بیرون است. اثبات این مدعا کاری است کارستان، که تاکنون هیچ فیلسوف یا متکلمی از عهده آن برنیامده است.»

در پاسخ این شبهه می‌گوییم:

مبنای این شبهه این است که عقل آدمی قادر بر درک تمام خوبیها و بدیها و تمام موارد عدل و ظلم می‌باشد؛ در صورتی که اثبات این ادعا کاری است کارستان؛ زیرا بدیهی است که مراد از عقل، همان عقل عملی است که مدرکات آن، خوبیها و بدیها و بایدها و نبایدها می‌باشد.

و نسبت به اصل موضوع یعنی امکان درک خوبیها و بدیها توسط عقل عملی نزاع و اختلاف قدیمی بین متکلمین وجود دارد. گروهی که به اشاعره معروفند می‌گویند: اصولاً عقل قادر بر درک حسن و قبح چیزها و کارها نمی‌باشد؛ بلکه هر آنچه را دین و شارع خوب و حسن شمرده‌اند، خوب می‌داند و هر آنچه را بد و قبیح شمرده‌اند بد و قبیح می‌داند.

در مقابل این گروه، گروه دیگری هستند که به عدلیه معروفند و می‌گویند: عقل بشر اجمالاً می‌تواند حسن و قبح کارها را درک نماید. معتزله و شیعه جزو این گروه هستند. هرچند درباره معنای خوبی و بدی نیز اختلاف عمیقی بین این گروه وجود دارد که از موضوع این نوشتار خارج است. اما اجمالاً برای حسن سه معنا ذکر کرده‌اند:

۱- آنچه ملایم طبع است.

۲- آنچه صفت کمال است.

۳- آنچه متعلق مدح است.^(۱)

۱- ر.ک: کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۶۶۶ به بعد.

و فارغ از این که مقصود اشاعره از نفس حسن و قبح عقلی و عجز عقل از درک آنها کدامیک از معانی مذکور است، یادآور می‌شویم که آنچه در اینجا - یعنی بحث ضرورت نبوت از راه حکمت خداوند - مناسب است، همان معنای دوّم است یعنی صفت کمال؛ زیرا گفته شد که مقصود از هدفی که انسان برای آن خلق شده است، رسیدن او به کمال است و مقصود از کمال، فقط کمال جسمانی و مادی نیست، بلکه کمال مادی و معنوی است؛ چرا که انسان مرکب از جسم و روح است. و نویسنده مدعی است که عقل انسان به تنهایی آن را درک می‌کند و نیازی به وحی ندارد.

از این رو در پاسخ او متذکر می‌شویم: درک این که چه چیزهایی کمال حقیقی و معنوی است - به این معنا که در آخرت برای انسان، کمال و موجب سعادت است - متوقف بر شناخت چند چیز است؛ یکی شناخت کامل ابعاد گوناگون انسان. و دیگری شناخت کامل آخرت و آنچه در آنجا مورد نیاز و موجب کمال است و باید آن را در دنیا تحصیل نمود؛ و سوّم شناخت کامل مسیر حرکت انسان و خطراتی که ممکن است در این مسیر پیش بیاید و مانع رسیدن انسان به کمال شود؛ و نیز چگونگی تأثیر عقاید، اخلاق و افعال انسان در صور نفسانی او، صوری که سعادت و شقاوت انسان مرهون آنها خواهد بود.

دیدگاه مکاتب مختلف نسبت به حقیقت انسان

در رابطه با شناخت کامل انسان، تاکنون بشر به یک نظر قطعی نهایی نرسیده است. و در گذشته و امروز عده‌ای از اندیشمندان، انسان را در همین بدن و خواصّ مادی آن خلاصه، و وجود روح را بکلی انکار می‌کنند. عده‌ای دیگر، انسان را مرکب از بدن و روح دانسته، اما روح را موجودی غیرمادی و مجرد نمی‌دانند و آن را خواصّ فعل و انفعالات ماده می‌دانند؛ و بعضاً آن را حالّ در ماده دانسته و همچون روغن موجود در دانه‌های روغنی می‌دانند. عده‌ای دیگر همچون فلاسفه اسلامی برای انسان روح مجرد قائل هستند که با مرگ و از بین رفتن بدن از بین نمی‌رود و برای همیشه باقی خواهد ماند.

صرف نظر از اختلاف مذکور در حقیقت انسان، بین روان‌شناسان جدید نیز در مورد ابعاد گوناگون روان انسان و کنه آن، نظریات و فرضیه‌های متعددی وجود دارد که در جای خود مطرح است.

با این وصف از نویسنده سؤال می‌شود با این همه تشتّت و اختلاف نظر که بین دانشمندان قدیم و جدید در مورد ابعاد انسان وجود دارد، چگونه و با چه ابزاری انسان می‌تواند به کنه وجودی خویش پی ببرد تا بتواند برای رسیدن به کمال برنامه‌ریزی نماید؟

علوم بشری و شناخت آخرت

همچنین شناخت کامل آخرت برای انسان امکان ندارد؛ زیرا شناخت انسان یا از راه تجربه است و یا از راه علوم نظری، و جزئیات آخرت جزو هیچکدام از این دو حوزه نمی‌باشد.

همچنین شناخت مسیر حرکت تکاملی انسان به رغم تجربه‌های طولانی و آزمون و خطاهای متعدد و این همه اختلاف نظر که بین اندیشمندان وجود دارد، قابل شناخت نمی‌باشد و بشر تاکنون نتوانسته یک مسیر مشخص و معین را برای تکامل خود انتخاب نماید؛ و از همین جهت در رابطه با آنچه انسان را به کمال می‌رساند مکاتب گوناگونی به وجود آمده است، و هر کدام نظریه و فرضیه خاصی را ارائه می‌دهد.

و علت اصلی آن، این است که هنوز بشر در مورد خوبیها و بدیها و عدل و ظلم به نظریه و نتیجه قطعی واحدی نرسیده است. بشریت در قرون گذشته چیزهایی را خوب و یا بد و یا عدل یا ظلم می‌دانست که امروز بکلی نظرش عوض شده است. و همچنین در زمان واحدی چه بسا چیزی در مکانی خوب و عدل و در مکان دیگری بد و ظلم تلقی می‌شود. و رمز آن به این ترتیب باز می‌گردد که هنوز شاخصه عدل و ظلم برای بشر ناشناخته است. البته خوبی و حسن عدل و بدی و قبیح ظلم از بدیهیات است که در همه ازمه و امکانه مورد قبول و اذعان بشر بوده است؛ اما ملاک و شاخصه عدل و ظلم روشن نیست، و لذا بعضی

چیزها و کارها در یک زمان یا مکان مصداق عدل شمرده شده است و در زمان یا مکان دیگری مصداق ظلم. و این که «حق» در تعریف عدل و ظلم آورده می‌شود که: عدل «اعطاء کل ذی حق حقه» و ظلم، منع از آن است، مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا همین ابهام در «حق» نیز وجود دارد که ملاک آن چیست؟ و چه کسی باید آن را معین کند؟ عقل یا شرع یا عرف؟ اگر تعیین «حق» منحصرأً به دست عقل و عرف باشد، با این همه اختلاف نظر که در تشخیص حق بین عقلای عالم و عرفها وجود دارد چه باید کرد؟

و خلاصه کلام این است که فرضیه کفایت عمل به احکام عقل و اخلاق و وجدان برای رسیدن انسان به سعادت و کمال حقیقی خود (که مدّعی نویسنده است) با دو اشکال اساسی مواجه است:

الف - این که اصولاً مبادی عقل عملی، احساسات باطنی انسان است؛ یعنی شهوت و غضب که ناشی از خوش آمدن و بد آمدن انسانها از چیزهای مختلف است. و این احساس از همان آغاز طفولیت در هر انسانی وجود دارد و به تدریج رشد کرده و قوی می‌شود، و شهوت و غضب دائماً انسان را به استخدام دیگران برای جلب منافع و چیزهای موافق طبع او یا دفع چیزهای منافر با طبع او دعوت می‌کند و قهراً به تنازع و اختلاف با ابناء نوع خود منجر می‌شود؛ ولی جنبه قدسی و عقلی وی که در دعوت به نوع دوستی و وحدت کلمه و خدمت به ابناء نوع و فداکاری و ایثار و سایر خصال پسندیده مشاهده می‌شود بسیار ضعیف

است، به نحوی که قوای شهوت و غضب مانع از رشد و قوی شدن آن می‌باشند. و اگر این جنبه قدسی از خارج وجود انسان تقویت نشود، عقل و وجدان به تنهایی نمی‌توانند در مقابل دعوت قوای شهوت و غضب و سرکشیهای آنها مقاومت نمایند.

و از این رو بسیاری از افراد انسانها بدون امید به پاداش خوب و خوف از پاداش بد به سمت کارهای خوب یا ترک کارهای بد نمی‌روند. و این معنا با بررسی و مطالعه مختصری در روحيات و حالات افراد به دست می‌آید و نیازی به دلیل و برهان ندارد. و البته افراد نادر و کم‌نظیری نیز وجود دارند که بدون امید به پاداش خوب و خوف از پاداش بد، خوبیها را انجام و بدیها را ترک می‌کنند.

ب - اشکال دوم همان است که قبلاً به آن اشاره شد؛ یعنی بر فرض اینکه جنبه قدسی عقل عملی قوی شود و بتواند در مقابل شهوت و غضب مقاومت نماید، اما حوزه درک آن محدود است و از درک تمام خوبیها و بدیها که در سعادت و کمال انسان یا شقاوت و نقصان و خسران او نقش اساسی دارند، عاجز می‌باشد. انسان حتی در حوزه محسوسات و امور تجربی نیز قادر به ادراک کامل و قطعی نیست و دچار خطاهای فاحش شده و می‌شود. مثلاً بعد از تجارب بسیار، استفاده از دارویی را در درمان نوعی بیماری نافع می‌داند و بعد از مدتها مصرف آن را به دلیل مضرّاتی - که قبلاً ناشناخته بوده است - جمع‌آوری و ممنوع می‌شمارد؛ و یا بعد از آن که سالها از گازهای گلخانه‌ای بهره

می‌گیرد متوجه می‌شود بر لایه ازن تأثیر گذاشته و به ضرر خودش عمل کرده است؛ و صدها نمونه و مثال دیگر. انسانی که مصالح و مضارّ دنیوی و دمدست خودش را به طور کامل نمی‌فهمد چگونه مصالح و مضارّ اخرویش را بفهمد؟

نفی تلازم دلیل حکمت با تعدّد پیامبران در هر زمان

نویسنده در شبهه سوّم نسبت به دلیل حکمت می‌گوید:

«اگر این دلیل درست باشد و بنا به مقتضای حکمت الهی، ارسال پیامبران از سوی خداوند ضرورت داشته باشد، لازمه منطقی آن، این است که در هر عصری صدها هزار پیامبر مبعوث شود، به طوری که در هر منطقه‌ای از مناطق روی کره زمین یک پیامبر وجود داشته باشد تا مردم سراسر جهان همواره بتوانند به طور مستقیم و بدون واسطه از هدایتها و راهنمایی‌های پیامبران بهره‌مند شوند؛ در حالی که در هیچ عصری چنین نبوده است. حال آیا بر طبق مقدمات دلیل مذکور، خداوند در بسیاری موارد، خلاف حکمت عمل نکرده و مرتکب نقض غرض نشده است؟»

سپس نامبرده به پاسخ این شبهه که در بعضی کتابها داده شده - قرآن صریحاً می‌فرماید: امتی نبود مگر آن که در میان آنان نذیر و هشدار دهنده‌ای فرستاده شد - اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«اما این پاسخ قانع‌کننده نیست. زمان پیامبر اسلام را در نظر بگیرید. در

آن زمان که ایشان مشغول هدایت مردم عربستان بودند، راهنما و هدایتگر میلیاردها انسان دیگر در صدها کشور از قاره‌های آمریکا، اروپا، آفریقا، اقیانوسیه و حتی بقیه کشورهای آسیا مانند چین، ژاپن، کره، مالزی، اتحاد جماهیر شوروی و دهها و صدها جزیره‌ای که در اقیانوسها و دریاها دورافتاده زندگی می‌کردند، چه کسی بود؟ کدام پیامبر آنها را به راه راست (یا راه کمال) هدایت می‌کرد؟

شاید در هریک از این مناطق، در گذشته‌های دور پیامبرانی مبعوث شده بود - و آیه قرآن هم بیش از این نمی‌گوید - اما حداقل در زمان بعثت پیامبر اسلام در هیچ‌کدام از این مناطق پیامبری وجود نداشت و تعالیم پیامبران پیشین هم بنا به ادعای شیعه و سنی تحریف شده بود و بنابراین بر طبق ادله ضرورت نبوت، نیاز ضروری به پیامبر جدید وجود داشت. اما چرا در هیچ‌کدام از آن مناطق پیامبری نیامد و عملاً نسلهای بسیاری از انسانها در اکثر نقاط کره زمین از تعالیم پیامبران محروم ماندند؟»

در پاسخ این قسمت از شبهه می‌گوییم:^(۱)

۱- یادآوری می‌شود: ذکر آیات و روایات در مقام پاسخ به این شبهه نویسنده از باب تعبّد دینی و استدلال درون دینی به قرآن و روایات نیست تا گفته شود: نویسنده، اصل نبوت را قبول ندارد چه رسد به قرآن و روایات که زیر مجموعه نبوت خاتم‌الانبیاء است؛ بلکه ذکر آیات و روایات در این مقام به عنوان حداقل دو منبع تاریخی است که نویسنده نیز آنها را به این عنوان قبول دارد.

اولاً - مقتضای دلیل حکمت این نیست که در هر زمان برای مردم آن زمانِ بالخصوص پیامبری با دین جدیدی مبعوث شود؛ زیرا چه بسا دین پیامبران قبلی در انذار و هدایت مردم آن زمان کفایت می‌کرده است. و دلیل حکمت بیش از این اقتضا ندارد که خداوند، مردم هر زمان و مکانی را بدون منذر و هدایتگر رها نمی‌کند؛ اما لازم نیست آن منذر، پیامبر جدید با دینی جدید باشد.

آنچه مقتضای حکمت خداوند است، انذار و هدایت مردم است، خواه به وسیله پیامبر باشد یا وصی او، و خواه مستقیم و مباشرة باشد یا به واسطه و غیرمستقیم؛ نظیر این که در یک زمان دعوت پیامبری با واسطه به گوش سایر مردم برسد. و گرنه اگر لازم باشد به طور مستقیم باشد باید خداوند برای هر فردی یک پیامبر مستقل بفرستد، و دلیل حکمت هرگز چنین مفادی ندارد.^(۱)

۱- مطابق روایات زیادی و از جمله روایات خصال صدوق از معصوم علیه السلام عدد پیامبران الهی صد و بیست و چهار هزار نفر بوده است. (تفسیر صافی ذیل تفسیر آیه ۷۸ سوره مؤمنون: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقُصِّصْ عَلَيْكَ﴾) که در هر زمان شاید صدها پیامبر وجود داشته است. بدیهی است که همه آنان در یک منطقه و مکان خاصی نبوده‌اند؛ زیرا چنین کاری لغو و مخالف حکمت و عدالت الهی است. البته از نظر تاریخی دقیقاً نمی‌توانیم تعداد پیامبران را در هر زمان معین کنیم.

در قرآن نیز در دو مورد به کثرت پیامبران در گذشته، اشاره شده است: یکی در سوره نساء، آیه ۱۶۴ که می‌فرماید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقُصِّصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ و دیگری در سوره مؤمن (غافر) آیه ۷۸ که می‌فرماید: ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقُصِّصْ عَلَيْكَ﴾.

در تفسیر عیاشی نیز ذیل آیه ۱۶۴ سوره نساء به نقل از ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «بین آدم و نوح پیامبرانی بودند که عده‌ای معلوم و روشن است و عده‌ای نامعلوم، که نامی از آنان در قرآن برده نشده است.» و در مجمع البیان از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند پیامبر سیاهی مبعوث نمود که داستان او برای ما نقل نشده است.» (المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۴).

علی القاعده باید پیامبر سیاه مربوط به مناطق آفریقا باشد که سیاه پوست هستند. و پیامبرانی که نام آنان در قرآن ذکر شده است متجاوز از بیست نفرند.

در روایتی که در کتابهای: معانی الأخبار و خصال از ابی ذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، آمده است: ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: تعداد پیامبران چقدر است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر. ابوذر پرسید: مرسلین از آنان چند نفرند؟ آن حضرت فرمود: سیصد و سیزده نفر. ابوذر پرسید: اولین پیامبر چه کسی بود؟ آن حضرت فرمود: آدم. ابوذر پرسید: آیا آدم از مرسلین بود؟ پیامبر فرمود: بلی... سپس فرمود: ای ابوذر چهار نفر از پیامبران سریانی بودند و آنان: آدم، شیث، اخنوخ که همان ادریس است و اولین کسی است که با قلم خط نوشت، و نوح، و چهار نفر از آنان عرب هستند و آنان: هود، صالح، شعیب و پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. و اولین پیامبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی و ششصد پیامبر دیگر می‌باشد. ابوذر پرسید: ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟ آن حضرت فرمود: صد و چهار کتاب نازل نمود. پنجاه صحیفه برای شیث و سی صحیفه برای ادریس، و بیست صحیفه برای ابراهیم، و آنگاه تورات، انجیل، زبور و فرقان را نازل کرد. (المیزان، ج ۲، ص ۱۵۵)

بنابر نقل فوق از المیزان، این روایت -مخصوصاً صدر آن که مربوط به تعداد پیامبران است- از روایات مشهور است که در کتب شیعه و سنی آمده است، و از این روایت به خوبی فهمیده می‌شود که اولاً: از بین ۱۲۴۰۰۰ پیامبر فقط غیر از ۶۰۴ نفر آنان که مربوط به اقوام سریانی، عرب و بنی اسرائیل بوده، سایر آنان مربوط به سایر اقوام بشر بوده است که دقیقاً از آن اطلاعی نداریم. و ثانیاً: کتابهای متعددی که از طرف خداوند نازل شده است علی القاعده به خاطر کثرت و تنوع مردمی بوده است که آن کتابها که به صد و چهار کتاب می‌رسد، برای هدایتشان نازل می‌شده است.

یک قانون و صدها مبلغ

و به بیان دیگر می‌گوییم اتفاقاً مقتضای حکمت این است که یک قانونگذار باشد و صدها مبلغ، نه صدها قانونگذار و مبلغ؛ چون اگر فرضاً در یک عصر صدها پیامبر وجود داشته باشد، یا هر یک صاحب شریعتی است متفاوت با دیگران و یا همه یک شریعت دارند. اگر هر کدام یک شریعت داشته باشند، روشن است که بشر چنین نیازی ندارد و این برخلاف حکمت است که بدون نیاز، شریعت صادر شود. و اگر شرایع آنها یکسان باشد معنایش این است که یک شریعت کافی است که توسط یک پیامبر ابلاغ شود و بقیه مبلغ او باشند، که در عمل هم این چنین شده است.

رابطه هدایت با ماهیت ثابت بشر

به علاوه نیاز بشر به قانون از آن نوع که پیامبران عرضه می‌کنند، یعنی بیان قواعد و احکامی که کمال روحی و معنوی انسان را تأمین می‌کند، صورتهای بی‌نهایت نمی‌پذیرد، حتی صوری به تعداد انگشتان دست هم نمی‌پذیرد؛ چون بشر یک ماهیت دارد، و انسان ماقبل تاریخ و انسان فعلی از یک الگو در خواسته‌ها، تمایلات، ادراکات و رفتارها پیروی می‌کند. بشر ماقبل تاریخ، شهوت، غضب و عقل داشت و بشر کنونی نیز همینها را دارد؛ بلکه تفاوتی که در شیوه زندگی و ابزارهای وی رخ داده

ربطی به ماهیت و تمایلات و ادراکات ثابت او ندارد، بشر ماقبل تاریخ و بشر امروز در اصل نیاز به سفر و جابجایی یکسان هستند ولی بشر دیروز با اسب و شتر مسافرت می‌کرد و بشر امروز با ماشین و هواپیما. توجه نویسنده را به نکته دیگری جلب می‌کنیم که: در حال حاضر بیشترین جمعیت دنیا در کشورهای چین، هند، آمریکا، اندونزی، برزیل و روسیه ساکن هستند،^(۱) آیا در چین که بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت دارد (یک پنجم جمعیت کره زمین) جز یک قانون حاکم است، و این قانون را اگر یک نفر تهیه و تنظیم کرده باشد (که ممکن است) معنایش جز این است که یک پنجم جمعیت فعلی کره زمین توسط یک نفر هدایت شده باشد؛ بنابراین چرا تعداد اندک پیامبران صاحب شریعت را زیر سؤال می‌برید؟! بشر با ماهیت یکسان می‌تواند یک قانون کلی برای اول تا آخر داشته باشد؛ به ویژه که در حال حاضر بحث جهانی شدن عرصه قانون و قانونگذاری مطرح شده است.

دلیل خاتمیت اسلام و پیامبر اکرم ﷺ

و ثانیاً - صحیح است که در زمان پیامبر اسلام ﷺ جز آن حضرت پیامبر دیگری مبعوث نشد و تنها آن حضرت پیامبر الهی بود، اما به چند نکته باید توجه شود:

۱- چین یک میلیارد و سیصد میلیون، هند یک میلیارد و صد میلیون، آمریکا دویست و نود میلیون، اندونزی دویست و پانزده میلیون، برزیل صد و هفتاد و پنج میلیون و روسیه صد و چهل و پنج میلیون نفر.

۱- برای بعثت هر پیامبری اولاً: باید زمینه و استعداد تام و کافی در انسانها وجود داشته باشد تا بعثت صورت پذیرد و این استعداد در هر زمان و مکانی وجود ندارد. و ثانیاً: باید نیازی واقعی به آن وجود داشته باشد، و این نیاز در مورد بعثت پیامبر اسلام ﷺ در آن مقطع برای دین جدید وجود داشت ولی با وجود آن دین، با توجه به بلوغ نسبی مردم و راههای پیش‌بینی شده در شریعت اسلام برای حفظ آن از تحریف و تغییر و نیز کامل بودن آن نسبت به همه نیازهای هدایتی بشر، نیازی به پیامبر جدید وجود نداشت.

از این رو پیامبر اسلام ﷺ خاتم پیامبران بوده و بعثت دیگر هم‌زمان با آن حضرت نه ممکن بود و نه لازم.

۲- نکته دوم این که رساندن پیام آخرین رسولان الهی به گوش همه مردم جهان منطقاً مستلزم بعثت پیامبرانی غیر از رسول اکرم ﷺ نمی‌باشد؛ زیرا اگر بتوان آن پیام را توسط افرادی غیر از نبی به گوش مردم رساند چه نیازی به پیامبر می‌باشد؟

و تاریخ شهادت می‌دهد که پیامبر اکرم ﷺ از همان آغاز بعثت، با این که هنوز دعوت اسلامی قوام و ثباتی پیدا نکرده بود، شروع به ابلاغ پیام خود به مناطق دور و نزدیک کردند؛ به خصوص به دو قطب قوی آن روزگار یعنی روم و ایران. روم و ایران در آن زمان بر بسیاری از مناطق دور و نزدیک دنیای آن روز تسلط داشتند و اگر آن دو قطب دعوت اسلام را قبول می‌کردند به یقین راه نفوذ این دعوت در تمام مناطق زیر

سلطه آنها باز می‌شد.

و قبلاً گفته شد که مقتضای دلیل حکمت این نیست که هر پیامبری مستقیماً و بالمباشرة دعوت خود را به مردم ابلاغ نماید.

۳- نکته سوم این که اصولاً انذار و تبشیر که مسئولیت اصولی پیامبران است مطابق نظام اسباب و مسببات و سنت‌های رایج هر زمان انجام می‌شود و چنین نیست که به شکل معجزه‌آسا و خارج از قوانین و سنن عادی انجام شود.

بنابراین هر پیامبری مطابق شرایط زمانی و اقلیمی خود، هرآنچه در توان دارد در این راه به کار می‌گیرد.^(۱) به شهادت تاریخ پیامبر اسلام ﷺ نیز بر اساس این سنت جاری نمایندگانی برای هر منطقه و دیاری که امکان داشت فرستادند و پیام الهی اسلام و قرآن را با منطق و بیان درخور فهم مردم آن منطقه به گوش آنان می‌رساندند. و در تاریخ دیده نشده است که از نمایندگان پیامبر ﷺ معجزه‌ای خواسته باشند تا گفته شود: معجزه باید به دست پیامبر انجام شود؛ بلکه همان ابلاغ محتوای قرآن و حقایق و معارف آن همراه با راه و روش آورنده آن و شناختی که هرکس از امانت و صداقت او داشت، در تحقق انذار و تبشیر و ایمان آوردن به اسلام کفایت می‌کرد.

۱- پیامبر اسلام ﷺ نیز همان‌گونه که در آیه شریفه ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ...﴾ (سوره احقاف، آیه ۹) به آن اشاره شده است، برای انجام رسالت خود روش نوظهور و بدون سابقه‌ای نداشتند.

روش انذار و تبشیر پیامبران سابق نیز چنین نبود که هر کس مستقیماً توسط پیامبر زمان خود انذار یا تبشیر شود، و چه بسا افرادی با وسایط نمایندگان او هدایت می شدند؛ و این معنا در مورد پیامبران اولوالعزم که شریعت آنان برای همه مردم زمانشان بوده کاملاً واضح است.

۴- نکته چهارم این که پیام انذار و تبشیر پیامبر اسلام ﷺ در زمان حیات آن حضرت در حدّ مقدور گسترش یافت و به بسیاری از مردم آن زمان رسید و تعداد زیادی ایمان آوردند و تعدادی نیز در اثر قصور یا تقصیر ایمان نیاوردند. آنهایی که حقانیت دین اسلام برایشان روشن و مبرهن شده بود و از روی عناد و جحد ایمان نیاوردند کافر محسوب می شوند و عذری نزد خداوند ندارند.^(۱) و آنهایی که در اثر قصور موجود در خودشان یا در نحوه ابلاغ پیام اسلام نتوانستند به حقانیت آن آگاه شوند و بر دین و مسیر سابق خود مانند پیش خداوند معذورند و از نظر قرآن نیز کافر محسوب نمی شوند، زیرا به نظر قرآن و لغت، کفر به معنای پوشاندن چیزی است و کسی که بدون تقصیر حقانیت اسلام برایش روشن نشده است و در تردید یا جهل مرکب به سر می برد حقیقتی را پوشانده است؛ البته از مزایای معنوی و آخرتی اسلام نیز

۱- آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ كُنْ يَظُرُوا اللَّهَ سُبْحَانَ وَ سُبْحَانَ أَعْمَالِهِمْ﴾ (سوره محمد، آیه ۳۲) به همین حقیقت اشاره دارد. روشن و بدیهی است که این افراد مورد انذار و تبشیر قرار گرفته اند و از روی عناد و آگاهی ایمان نیاوردند و مانع هدایت دیگران نیز شدند.

محروم می باشد، و این محرومیت یک امر طبیعی است و گناهی بر آن مترتب نیست.

سه نقطه ضعف در کلام نویسنده

از آنچه ذکر شد روشن گشت که ادعای نویسنده - مبنی بر اینکه شیعه و سنی می گویند: تعالیم پیامبران پیشین تحریف شده بود و لذا بر طبق دلیل حکمت می بایست برای هریک از مناطق مختلف دنیا پیامبر جدیدی مبعوث شود، اما چرا در هیچ کدام از آن مناطق مذکور پیامبری نیامد و عملاً نسل های بسیاری از انسان ها در اکثر نقاط کره زمین از تعالیم پیامبران محروم ماندند - ادعایی بدون دلیل است؛ زیرا:

اولاً: تحریفی که شیعه و سنی می گویند نسبت به کتب عهدین است، و از سایر کتب پیامبران الهی اطلاعی در دست نیست.

و ثانیاً: قبلاً گفته شد دلیل حکمت بیش از این نیست که خداوند به دلیل حکیم بودنش مردم را بدون راهنما و پیامبر رها نمی کند؛ اما اینکه برای هر قومی پیامبری جدید مبعوث نماید، مقتضای دلیل حکمت نیست و دلیلی هم ندارد؛ زیرا چه بسا ابلاغ تعالیم پیامبران اقوام گذشته تا رسیدن پیام و دعوت پیامبر جدید برای نسلهای بعدی کافی باشد.

پس این ادعای او نیز صحیح نیست که می گوید: «چطور ممکن است سوء اختیار آنها باعث محرومیتشان شود؟ سوء اختیار هنگامی معنا می دهد که خداوند پیامبری برای آنان بفرستد و آنها به اختیار خود، دعوت پیامبر را نپذیرند و به او پشت

کنند. در حالی که مردم آن مناطق، در زمان پیامبر اسلام ﷺ با پیامبری روبرو نشدند تا در اثر سوء اختیار، از نعمت هدایت‌های الهی محروم شوند؛ زیرا همین قدر کافی است که تعالیم پیامبران خدا به آنها رسیده باشد. به علاوه نویسنده از کجا و با چه علم غیبی ادعا می‌کند برای هیچ‌کدام از مناطق مذکور در شبهه، پیامبری نیامده و عملاً نسل‌های بسیاری از انسانها در اکثر نقاط کره زمین از تعالیم پیامبران محروم مانده‌اند؟ چه بسا آمده باشد و ما خبر نداریم.^(۱)

و ثالثاً: اگر دشمنان اسلام کارشکنی نمی‌کردند و مانع رسیدن پیام اسلام به مناطق دور دست نمی‌شدند، قطعاً سایر مردم جهان از هدایت و انذار و تبشیر پیامبر اسلام ﷺ محروم نمی‌شدند.

رسالت پیامبر اسلام ﷺ و نقاط دور جهان

و اینکه نویسنده می‌گوید: «سؤال ما این نیست که چرا تعالیم پیامبر اسلام ﷺ به سراسر جهان گسترش نیافت و عدّه زیادی از مردم در مناطق دیگر کره زمین از تعالیم او محروم ماندند؛ بلکه سؤال ما این است که چرا خداوند همزمان با بعثت پیامبر اسلام ﷺ برای مردم نقاط دیگر جهان نیز پیامبر نفرستاد؟» به پاسخ آن قبلاً اشاره شد که این کار خلاف حکمت است و خداوند بر خلاف حکمت عمل نمی‌کند.

۱- قرآن صریحاً می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (سوره فاطر، آیه ۲۴) و ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (سوره رعد، آیه ۷).

نویسنده با بیان دیگری می‌گوید:

«فرض کنیم در زمان پیامبر اسلام ﷺ عده‌ای کارشکنی می‌کردند و مانع گسترش تعالیم او به نقاط دیگر می‌شدند، اما آیا خداوند نمی‌توانست برای خنثی کردن کارشکنیهای مخالفان، در نقاط دیگر کره زمین هم پیامبرانی مبعوث و مردم آن نقاط را نیز به راه راست هدایت کند؟ مگر غرض خداوند از آفرینش مردم نقاط دیگر جهان، رساندن آنها به کمال نبود و مگر آنان برای رسیدن به کمال، نیاز ضروری به هدایتها و راهنماییهای پیامبران الهی نداشتند؟ اگر واقعاً مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسانها با استفاده از آن راه بتوانند حقایقی را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند، این راه نباید فقط برای عده‌ای در عربستان باز شود؛ بلکه برای مردم تمام نقاط دیگر جهان هم باید چنین راهی باز باشد، در حالی که هیچگاه چنین نبوده است و در طول تاریخ، همواره اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان از وجود پیامبران الهی و تعالیم آنان محروم بودند.»

در این قسمت از کلام نویسنده چند اشکال وجود دارد:

۱- اینکه خنثی نمودن کارشکنیهای مخالفان گسترش تعالیم پیامبر اکرم ﷺ، به این نبود که خداوند لزوماً پیامبر دیگری در عرض پیامبر خاتم برای نقاط دیگر جهان مبعوث کند، بلکه سنت الهی در نظام احسن این بوده است که کار هدایت مردم توسط پیامبران در هر زمان از

راههای عادی انجام شود؛^(۱) بلی در بعضی مواقع به خاطر مصالحی با اذن خداوند، یک پیامبر معجزه‌ای را می‌آورد، ولی اصولاً کار تبلیغ و هدایت تعالیم آسمانی و گسترش آنها در هر زمان از راههای عادی انجام شده است و لذا نوعاً پیامبران الهی و طرفداران و مبلغین راه آنان با سختیها و مشکلات زیادی مواجه می‌شدند و با صبر و استقامت به راه خود ادامه می‌دادند. این سنت الهی بوده که در زمان پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز جریان داشته است و بنابر این بوده که دین اسلام با همان راههای عادی، و با صبر و استقامت داعیان و مبلغان آن، گسترش پیدا نماید.

۲- اشکال دوم بر کلام اخیر نویسنده این است که می‌گوید: «در طول تاریخ همواره اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان از وجود پیامبران الهی و تعالیم آنان محروم بوده‌اند.» این ادعای او نیز بدون دلیل است.^(۲)

۳- اشکال سوم این است که با قبول فرض اکمل بودن دین اسلام از ادیان گذشته منحصرأ باید یک پیامبر به عنوان خاتم پیامبران مبعوث شود؛ زیرا دین اکمل مقتضی آن است که آورنده‌اش نیز اکمل باشد و اکمل منحصر در یک فرد است. و به اعتقاد ما دین اسلام اکمل ادیان است. و دلیل اکمل بودن آن این است که به شهادت قطعی تاریخ، زمان تشریح اسلام بعد از ادیان آسمانی دیگر بوده است و لذا

۱- اثبات سنت الهی و نظام احسن از جمله بحثهای پیشینی است که در جای خودش باید انجام شود.

۲- علاوه بر اینکه مخالف صریح دو آیه قرآن کریم است که می‌فرماید: «ان من امة الا خلا فيها نذیر» (سوره فاطر، آیه ۲۴) و «لكل قوم هاد» (سوره رعد، آیه ۷).

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره طرفداران سایر ادیان الهی پیشین را دعوت به اسلام نموده‌اند، و اگر اسلام نسبت به آنها مساوی و یا در درجه پایین باشد ترجیح بلامرّجّح و یا ترجیح مرجوح بر راجح می‌باشد، و این معنا علاوه بر این که عقلاً غیرممکن است برخلاف حکمت الهی می‌باشد.

و دلیل این که آورنده دین اکمل باید اکمل بوده و منحصر به یک فرد باشد این است که در فرض تعدد، یا همگی مستقل می‌باشند یعنی بالاستقلال دین اسلام را توسط وحی از خداوند تلقی می‌کنند و یا یکی مستقل و اصل است و دیگران فرع و غیرمستقل؛ در صورت دوم، لامحاله آن که مستقل و اصل است، اکمل است. و در صورت اول، لازمه مستقل بودن هر کدام این است که ظرفیت هر کدام تامّ و قابل دریافت تمام دین می‌باشد و دیگر نقصی و نیازی به دیگری ندارد. پس بعد از تلقی تمام دین توسط یک پیامبر، تلقی دوم همان دین توسط پیامبری دیگر گزاف می‌باشد، و کارگزار از خداوند حکیم محال است.

علاوه بر این که در صورت تساوی همگی در کمال و صلاحیتهای لازم، ترجیح هر کدام بر دیگری در تلقی وحی ترجیح بلامرّجّح است. و فرض تلقی وحی همگی در زمان واحد بدون تقدیم و تأخیر، گزاف و بدون دلیل می‌باشد. و فرض تجزیه در تلقی معارف به وسیله وحی و این که هر کدام از پیامبران همزمان در بخشی از معارف بالاستقلال آن را تلقی کند در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرض معقولی نمی‌باشد، زیرا با وجود پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که صلاحیت و لیاقت دریافت کل معارف دین

را پیدا کرده است چه نیازی به پیامبر دیگری می‌باشد که مثلاً در یک بخش از معارف صلاحیت دارد. و صلاحیت و لیاقت قراردادی و اعتباری نیست تا گفته شود: با وجود شخص کامل و لایق تلقی تمام بخشهای دین، تلقی بخشی از دین به دیگری واگذار شود. پس با فرض تعدد پیامبران در یک زمان، راهی جز این که یکی مستقل و اصل باشد و دیگران فرع و تابع وجود ندارد و طبعاً آن که اصل است اکمل می‌باشد. و سرّ این که در بعضی روایات آمده است: اگر در یک زمان دو امام باشد یکی از آنها ساکت و صامت می‌باشد،^(۱) همین است؛ یعنی در یک زمان دو حجّت مستقل صحیح نمی‌باشد. علاوه بر این که در امر هدایت مردم نیز آثار منفی خواهد داشت.

و نیز از همین جهت است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هر آنچه را من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و هر آنچه را من می‌بینم تو نیز می‌بینی جز این که تو پیامبر نیستی و وزیر من هستی.^(۲)

رمز بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عربستان

حال ممکن است نویسنده سؤال کند چرا این یک پیامبر از عربستان مبعوث شد و نه از جاهای دیگر؟
این سؤال یک پاسخ نقضی دارد و یک پاسخ حلی.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، حدیث ۱.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

پاسخ نقضی این است که آن یک پیامبر بالاخره باید در یک نقطه‌ای از زمین مبعوث شود، از هر نقطه‌ای که مبعوث می‌شد این سؤال وجود داشت که چرا از آن نقطه مبعوث شد؟

و جواب حلی این است که گرچه موضوع وحی بر انسان و ارتباط او با عالم غیب و مبدأ جهان هستی یک امر غیرعادی و خارج از نظام معمول اسباب و مسببات طبیعی و عادی است، اما به وجود آمدن انسانهایی این چنین که لیاقت و صلاحیت رسیدن به چنین مقامی را پیدا کنند، امری است عادی و مطابق نظام و سنت اسباب و مسببات. یعنی چنین نیست که هر وقت خدا بخواهد پیامبری را مبعوث نماید فوراً و خارج از نظام مذکور فردی را صالح و لایق پیامبری نماید، بلکه اراده خداوند این‌گونه تعلق گرفته است که چنین فردی از مسیر عادی یعنی اصلاّب شامخه و رحمهای مطهره و دامن‌ها و نطفه‌ها و غذاهای پاک و غیرآلوده و تربیت در خانواده صالح به وجود آید. بدیهی است چنین معذات و مقدماتی در هر زمان و هر نقطه زمین از جامعه بشری فراهم نخواهد شد.

پس سؤال از این که چرا پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عربستان مبعوث شد، یا چرا از نژاد عرب بود نه غیر آن، مانند این سؤال است که چرا مثلاً فلان شخص در روز معین و سال معین متولد شد؟ و یا مثلاً چرا جنگ جهانی اول و دوم و یا انقلاب فلان کشور در زمان خاصی و در مکان معینی اتفاق افتاد؟!

امکان گسترش تعالیم اسلام در زمان پیامبر ﷺ

نویسنده در بخش دیگری می‌گوید:

«از اینها گذشته، فرض کنیم که مخالفان و ستمگران، مانع گسترش تعالیم پیامبران نمی‌شدند؛ اما آیا در آن زمان امکان عملی گسترش این تعالیم به سراسر جهان به طوری که در تمام کشورها مردم هر شهر و روستایی عین این تعالیم را بدون کوچکترین تحریف و کم و زیاد شدن دریافت کنند، وجود داشت؟ آیا در هزار و چهارصد سال پیش - که وسایل مسافرت جز اسب و شتر و قایقهای بادی و پارویی چیزی دیگری نبود - امکان مسافرت پیامبر به صدها کشور دور افتاده مانند کانادا، نیوزلند، ژاپن، چین، آلمان و... بود؟ وانگهی مگر مسافرت به تنهایی کافی است؟ پیامبر باید در هر کدام از این کشورها چندین سال اقامت کند تا بتواند مجموعه تعالیم اسلام را به گوش همه برساند. آنگاه حساب کنید برای اینکه پیامبر به تمام مناطق دنیا مسافرت کند و تعالیم اسلام را به گوش همه مردم جهان برساند به چند صد سال عمر نیاز دارد؟»

او در ادامه کلام خود می‌گوید:


«اگر وظیفه گسترش تعالیم پیامبر در سراسر جهان را به عهده پیروان او بگذارید باز هم مشکل حل نمی‌شود، چرا که اولاً: تعداد اصحاب و پیروانی که (بنا به فرض) تعالیم پیامبر را به طور کامل و صحیح یاد

گرفته‌اند بسیار کم است، در حالی که برای این منظور نیازمند دهها و صدها هزار انسان تعلیم یافته هستیم که باز هم در یک زمان کوتاه رسیدن به این هدف ممکن نیست و در درازمدت هم مشکل محرومیت بسیاری از انسانها به قوت خود باقی می‌ماند.

ثانیاً: اصحابی که به عنوان شاگرد و نماینده پیامبر به نقاط دیگر کوره زمین سفر کرده‌اند، چگونه به مردم آن نقاط اثبات کنند که در فلان منطقه پیامبری مبعوث شده است و ما شاگردان و نمایندگان او هستیم و آمده‌ایم تا از طرف او شما را به راه راست هدایت کنیم؟ اگر مردم از این نمایندگان، معجزه بخواهند و اینان از آوردن معجزه عاجز باشند - که البته عاجز هم هستند - تکلیف چیست؟ مگر نباید وحیانی بودن این تعالیم به مردم اثبات شود تا هم مردم را جذب کند و هم راه عذر و بهانه را به روی مخالفان ببندد و حجت را بر آنها تمام کند؟»

در پاسخ به این شبهه چند نکته یادآوری می‌شود:

۱- بر فرض قبول تمام اشکالات ذکر شده در این قسمت، باز هم دلیل حکمت نقض نشده است؛ زیرا در صورتی آن دلیل نقض می‌شد که خداوند اصلاً پیامبری برای انسانها نفرستاده باشد، در حالی که فرستاده است.^(۱)

۱- مطابق دو آیه سوره «فاطر» و سوره «رعد»، خداوند برای هر امت و قومی «نذیر»


۲- نکته دوم اینکه مهمترین اشکال نویسنده متوجه زمان پیامبر اسلام ﷺ است که چگونه به تنهایی پیامبر همه مردم دنیا بوده است؟ در این رابطه گفته می شود:

اولاً: چنان که گذشت لازمه اکمل بودن دین پیامبر اسلام ﷺ منحصر بودن پیامبری در یک شخص است. همچنین لازمه هدایت و تبلیغ دین، تدریجی بودن ابلاغ آن به تمام مردم دنیا است؛ و با دیر رسیدن پیام هر پیامبری به سایر مردم دلیل حکمت نقض نمی شود.

ثانیاً: برای ابلاغ پیام رسالت، هرگز لازم نیست شخص پیامبر اسلام ﷺ مستقیماً ابلاغ نماید، و گرنه تکلیف مردم بعد از رحلت آن حضرت چه می شود؟^(۱) پس همان گونه که مردم بعد از رحلت پیامبر می توانند از پیام و تعالیم اسلام بهره ببرند - که برده اند و تا روز قیامت بهره خواهند برد - مردم همزمان پیامبر که در مناطق دور کره زمین زندگی می کردند می توانستند توسط نمایندگان و مبعوثین آن حضرت از تعالیم اسلام استفاده کنند. و پیامبر اسلام ﷺ - بنابر شهادت تاریخ - در حد مقدور نمایندگانی به اطراف و اکناف آن روز که

و «هادی» فرستاده است. و مطابق روایات وارده، تعداد آنان صد و بیست و چهار هزار بوده است، و طبعاً در هر زمان دهها و صدها پیامبر بین مردم دنیا وجود داشته است.

۱- ممکن است نویسنده بگوید: اشکال ما همین است که چرا در هر زمان پیامبرانی مبعوث نمی شوند؟ ولی پاسخ همان است که قبلاً به آن اشاره شد؛ و آن، لزوم تحقق شرایط و معدّات در افراد جهت لیاقت نبوت و نیاز جامعه به دین جدید است.

امکان داشت فرستادند، و آنچه مقدور ایشان نبود موجب نقض دلیل حکمت نمی شد.

ثالثاً: معجزاتی که در زمان سابق توسط پیامبران اولوالعزم و دارای شریعت همچون نوح، ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ یا غیر اینان آورده می شد، چنان نبود که تمام مردم آن زمان - حتی مردم نقاط دور - آن را مشاهده کنند؛ زیرا امکان آن نبود. بلی مردم نقاط نزدیک و مجاور پیامبر، پس از مشاهده معجزه ایمان می آوردند و سپس خبر آن زبان به زبان به تدریج به گوش دیگران - که از دیدن معجزه محروم بودند - می رسید و در اثر اعتمادی که معمولاً مردم به یکدیگر داشتند قبول کرده و ایمان می آوردند.

در زمان ما نیز که وسایل ارتباط جمعی در اختیار همگان است، اگر حادثه عجیبی در گوشه ای از دنیا رخ دهد مردمی که در نقاط دور دست هستند و امکان مشاهده آن حادثه برایشان فراهم نیست، در اثر اعتماد به رسانه ها قبول می کنند و از کم و کیف آن حادثه مطلع می شوند و روی آن قضاوتها و تحلیلهایی می کنند؛ حتی اگر از آن حادثه تصویری را هم مشاهده نکرده باشند. همین وضعیت در ادوار گذشته وجود داشت؛ منتهی در اثر فقدان وسایل ارتباط جمعی، مردم سایر مناطق دیرتر از یک حادثه مهم مطلع می شدند.

رابعاً: پیدا شدن اعتماد که مقدمه ایمان آوردن مردم است منحصرماً ناشی از دیدن معجزه توسط پیامبر نیست تا گفته شود: اگر مردم نقاط

دور از نمایندگان پیامبر معجزه‌ای می‌خواستند از آوردن آن عاجز بودند؛ بلکه گاه معجزه برای اتمام حجت نسبت به معاندان و دشمنانی بوده که حقانیت پیامبر زمان خود را درک کرده ولی با آن عناد می‌ورزیدند. اما مردمی که اهل عناد و لجاجت با حق نبودند از راههای دیگری غیر از معجزه نیز اعتماد پیدا می‌کردند و ایمان می‌آوردند. و در مورد پیامبر اسلام ﷺ و قرآن - علاوه بر اینکه خود قرآن، معجزه بود - هنگامی که مردم نقاط دور از محتوای قرآن و تعالیم جامع و مستحکم آن و نیز رفتار و سوابق پیامبر ﷺ و صداقت او توسط افرادی که به آنان اعتماد داشتند با اطلاع می‌شدند، زمینه ایمان در نفوس آنان ایجاد می‌شد؛ چنان که در مورد سلمان فارسی و اویس قرنی و امثال اینان اتفاق افتاد.

همچنین در تواریخ آمده است که چه بسا کسانی به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورده بودند که هنوز پیامبر را ندیده و نمی‌شناختند و هنگامی که وارد مسجد مدینه می‌شدند و پیامبر در جمعی به گونه دایره نشسته بودند، می‌پرسیدند: «ایکم محمد؟» کدام یک از شما محمد هستید. پس امکان ایمان آوردن بدون دیدن شخص پیامبر نیز ممکن است؛ و حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد. به علاوه تأثیر مستقیم آن عده‌ای که توسط پیامبر اکرم ﷺ تربیت و هدایت شدند بر سایر اقشار مردم که از نظر زمان یا مکان یا هر دو با آن حضرت فاصله داشتند قابل انکار نمی‌باشد، و حتی بعضی از آنان همچون حضرت علی علیه السلام و

در مرتبه بعد، امثال ابوذر، سلمان و عمار و مانند آنان الگوهائی شده‌اند که هرگز فراموش نمی‌شوند. البته این تأثیر بخاطر محدودیت وسائل ارتباط جمعی آن زمان خیلی سریع نبود.

از آنچه بیان شد روشن می‌شود که اصولاً در زمان پیامبر اسلام ﷺ تعدد پیامبران ضرورتی نداشته است؛ زیرا فرض بر این است که دین اسلام اکمل ادیان و خاتم آنهاست و نیازی به دین جدید نمی‌باشد. و بر فرض این که پیامبرانی دیگر نیز مبعوث می‌شدند باید دین اسلام را تبلیغ و اجرا می‌کردند و طبعاً برای جامعه بازدهی بیش از آنچه اکنون داشته است نمی‌داشت؛ چرا که مسئولیت تبلیغ و اجرای دین در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ بر عهده خود آن حضرت و نمایندگان مورد اعتماد ایشان بود؛ و پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ این مسئولیت با دستور خداوند و توسط آن حضرت بر عهده امامان معصوم علیهم السلام گذاشته شد.

مقتضای دلیل حکمت

در این رابطه نویسنده برای عدم تعدد پیامبران در زمان بعثت اسلام پاسخ دیگری را از عده‌ای نقل می‌کند و می‌گوید:

«عده‌ای مشکل ضرورت تعدد را به گونه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند و گفته‌اند که ادله ضرورت نبوت فقط این مطلب را ثابت می‌کنند که حکمت الهی اقتضای ارسال رسل را دارد اما به شرطی که شرایط و

زمینه‌های آن مساعد باشد و موانعی هم در کار نباشد. ما با دلیل عقلی فقط ضرورت نبوت را اثبات می‌کنیم ولی اگر می‌بینیم که در بعضی مناطق دنیا یا در بعضی زمانها پیامبری مبعوث نشده است، عقل ما فقط می‌تواند این را دریابد که حتماً موانعی در کار بوده است، حتی اگر نتواند آن موانع را کشف کند. بنابراین عدم تعدد پیامبران در یک عصر ناقض ادله ضرورت نبوت نیست.»

آنگاه نویسنده در رد پاسخ فوق دو اشکال کرده و می‌گوید:

«اما این پاسخ نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا نظام آفرینش با همه پدیده‌ها و قانونهایش مخلوق خداوند است و اراده او بر همه هستی حکم فرما است. اولاً: چگونه می‌توان تصور کرد که خداوند می‌خواهد کاری کند (مثلاً بعثت پیامبران) اما عواملی - که برای ما مجهولند - مانع انجام آن فعل توسط او می‌شوند؟ پس علم و قدرت لایتناهی و سلطنت مطلقه خداوند چه می‌شود؟

ثانیاً: چطور ممکن است خداوند انسان را برای پیمودن راهی خاص و رسیدن به هدفی خاص بیافریند که عقل از شناخت آن عاجز و لذا محتاج و نیازمند به راهنمایی پیامبران باشد؛ ولی همین خدا، جهان هستی و نظام آفرینش و پدیده‌های آن را به گونه‌ای بیافریند که مانع بعثت پیامبران و لذا مانع تحقق غرض خودش از آفرینش انسان شود؟»

در اینجا به سه نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: مربوط است به نقد پاسخی که نویسنده از عده‌ای نقل کرده است؛ و خلاصه آن این است که محتوای دلیل حکمت برای ضرورت بعثت پیامبران، نیاز بشر به آن می‌باشد. پس هر تعداد پیامبر که مورد نیاز بشر است مطابق دلیل حکمت باید از طرف خداوند مبعوث شود. و اگر در زمان خاصی پیامبری مبعوث نشد یا بیش از تعداد خاصی مبعوث نشد قطعاً مورد نیاز نبوده است و گرنه مبعوث می‌شد؛ زیرا با فرض نیاز بشر به بعثت، مبعوث نشدن پیامبران یا از روی جهل خداوند به نیاز بشر بوده، یا عجز او از تأمین نیاز مزبور و یا حکیم نبودن او؛ و هر سه فرض برای خداوند عالم قادر حکیم، محال است. پس عدم بعثت پیامبر دیگر در زمان پیامبر اسلام ﷺ یا در زمان‌های قبل به خاطر عدم نیاز آن زمان به بیش از یک پیامبر می‌باشد، نه به خاطر بودن موانعی که برای ما مجهولند؛ زیرا بعثت پیامبر کار خداوند است و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع کار او شود؛ بلی ممکن است موانعی توسط عوامل طبیعی یا اجتماعی پدید آید که مانع گسترش تبلیغ دین پیامبر و ابلاغ آن به همه مردم شود؛ اما برای اصل بعثت، هیچ چیزی نمی‌تواند مانع شود. و نبودن زمینه‌های اجتماعی در بعضی اوقات، دلیل عدم مقتضی برای بعثت است نه وجود مانع.

نکته دوم: نقد اشکال اول نویسنده است و خلاصه آن چنین است:

درست است که همه نظام آفرینش مخلوق خداوند است و اراده او

بر همه هستی حکم فرما است؛ اما این بدان معنا نیست که نظام علل و معلولات و اسباب و مسببات از مسیر طبیعی خود خارج شود و تأثیرات لازم و مقدر خود را نداشته باشد. بنابراین ممکن است در بعضی اوقات یا بعضی از امکانه شرایط بعثت پیامبر وجود نداشته باشد، و فرض این است که شرایط و معدّات و مقتضیات بعثت مطابق اراده ازل خداوند باید از مسیر عادی و طبیعی فراهم شود. یعنی خداوند در ازل اراده کرده است که در هر زمان یا مکانی که شرایط بعثت انبیاء فراهم گشته و نیاز به آن احساس شد، پیامبری مطابق شرایط موجود مبعوث شود. بلی خداوند قدرت آن را دارد که اسباب و مسببات را از مسیر عادی خود خارج کند - همان‌گونه که در معجزات چنین کرده است - اما معجزه یک استثناء است. قاعده کلی تدبیر امور عالم، این است که مطابق نظام اسباب و مسببات جریان داشته باشد.^(۱)

نکته سوّم: مربوط به نقد اشکال دوم نویسنده است. و در این رابطه یادآوری می‌شود:

اولاً: گفته شد که هیچ چیزی نمی‌تواند مانع بعثت پیامبری توسط خداوند باشد. آنچه بعضاً دیده می‌شود عدم وجود زمینه‌های لازم است برای بعثت؛ و درحقیقت قابلیت فیض نبوت در بعضی مقاطع تاریخ

۱- «أبى الله أن يجزئ الأشياء ألاً بالاسباب.» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰، حدیث ۱۴).

ضعیف است نه این که مانعی بر سر راه خداوند باشد.

ثانیاً: بر فرض قبول فرض نویسنده، اگر در تمام طول تاریخ بشر وضعیّت چنان بود که به قول نویسنده مانعی بر سر راه بعثت پیامبران توسط خداوند قرار داشت، تا حدودی استبعاد نویسنده به جا بود؛ اما نویسنده نمی‌تواند ادعا کند که در طول تاریخ بشر پیوسته به قول او موانعی بر سر راه بعثت پیامبران وجود داشته است. زیرا مطابق منابع دینی و غیردینی در طول تاریخ پیامبرانی ظهور کرده‌اند و ادیان و شریعی آورده و بسیاری از مردم زمان خود و زمانهای بعد به آنان ایمان آورده‌اند.

بلی این معنا مورد قبول است که در بعضی ازمنه و امکانه، شرایط ظهور و بعثت پیامبری وجود نداشته است، و یا نیازی به آن نبوده است. و این معنا ضروری به ادعای ما مبنی بر لزوم بعثت مطابق دلیل حکمت، وارد نمی‌کند.

علت انحصار نبوت در بعضی زمانها در یک فرد

نویسنده در پایان این قسمت سؤال دیگری مطرح می‌کند و می‌گوید:

«نکته مهم این است که به عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام ﷺ

(مانند بسیاری از زمانهای دیگر در گذشته‌های دور) در سراسر دنیا فقط

یک پیامبر، آن هم در گوشه‌ای از خاورمیانه (عربستان) مبعوث شده

است. به عبارت دیگر اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان از هدایتها و تعالیم رسولان الهی بی بهره بودند. آیا شرایط مساعد برای ارسال رسل، فقط در عربستان وجود داشت؟ و آیا خداوند فقط در عربستان توانست بر موانع غلبه کند؟ باید کمی بیندیشیم و به این سؤال پاسخ دهیم که از کدام شرایط و زمینه‌های مناسب برای بعثت پیامبران می‌توان سخن گفت که [به عنوان مثال] در زمان پیامبر اسلام ﷺ در هیچ جای جهان جز عربستان وجود نداشته، و از کدام موانع می‌توان سخن گفت که در صدها کشور و هزاران جزیره و شهر و روستا در سراسر جهان وجود داشته، ولی در عربستان وجود نداشته و همین باعث شده است که در آن زمان، خداوند فقط در عربستان پیامبری مبعوث کند؟»

در پاسخ به این سؤال گفته می‌شود:

در ردّ شبهه پیشین گفته شد که کارهای خداوند مطابق نظام اسباب و مسببات عادی می‌باشد؛ و در مواردی خاص استثناء از حالت عادی خارج شده و به شکل معجزه و برخلاف نظام عادی جهان کاری انجام می‌شود.

پدیده بعثت پیامبران هر چند خود امری است غیرعادی و خارج از نظام مادی جهان، ولی شرایط و زمینه‌های آن و اسباب اجتماعی آن، امری است عادی و باید برطبق نظام معمول اسباب و مسببات محقق شود. همان‌گونه که شخص پیامبر-که باید دارای صلاحیتها و لیاقتهایی

باشد تا بتواند با غیب عالم مرتبط شده و حقایق غیبی بر او منکشف گردد- نیز باید از مسیر عادی به وجود آید؛ یعنی باید از نظر مادی دارای نطفه‌ای پاک و مطهر و در اصلاّب شامخه و ارحام مطهره و خانواده‌ای اصیل و دارای اصل و نسب شایسته باشد.

بنابراین هر پدیده و حادثه فردی و اجتماعی محال است در شرایط دیگری پدید آید و منحصرأ باید به دنبال همان عوامل و شرایط ویژه خود پدید آید.

بر این اساس چنان که قبلاً نیز بیان کردیم نمی‌توان گفت چرا مثلاً حادثه جنگ جهانی اول و دوم در تاریخ مشخص خود اتفاق افتاد و چرا از فلان کشور شروع شد؟ یا چرا انقلاب‌های جهان در فلان تاریخ و فلان منطقه جهان رخ داد؟ یا مثلاً چرا رهبر فلان انقلاب در فلان کشور یا فلان تاریخ به وجود آمد؟ تمام سؤالات و استبعادهای نویسنده که در مورد بعثت پیامبر اسلام ﷺ در عربستان ایراد نمود در مثالهای ذکر شده و نظایر آن نیز وارد می‌باشد و همگی معلول شرایط و عللی است که جز در همان تاریخ و همان منطقه امکان تحقق نداشته است.

دوران فترت و نقض دلیل حکمت

شبهه دیگر نویسنده این است که:

«اگر دلیل حکمت درست بود، زمین در هیچ عصری از پیامبران الهی

خالی نمی‌ماند؛ در حالی که در بسیاری از دوره‌ها، مانند دوره زمانی

بین حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بیش از ششصد سال طول کشید، در هیچ کجای دنیا خبری از پیامبر الهی نبود.»

در پاسخ این شبهه گفته می‌شود:

اولاً: بر فرض صحت ادعای نویسنده مبنی بر خالی بودن دوره بین حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پیامبران الهی، باز دلیل حکمت نقض نمی‌شود؛ زیرا مطابق بعضی روایات، بعد از حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام، اوصیای آن حضرت در هر زمان تا زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده‌اند و دین حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام را تبلیغ می‌کردند؛ و لازمه دلیل حکمت بیش از این نیست که خداوند به مقتضای حکمت خود، مردم را از هدایت و تعالیم آسمانی محروم نمی‌کند، و لازم نیست در هر زمان تعالیم آسمانی مباشرةً و مستقیماً توسط شخص پیامبر ابلاغ شود؛ وگرنه باید برای هرانسان یک پیامبر مبعوث می‌شد، و نیز پس از رحلت خاتم پیامبران باید کار هدایت الهی و ابلاغ تعالیم آسمانی ناقص و ابتر می‌ماند؛ در حالی که بعد از رحلت آن حضرت جریان هدایت الهی توسط قرآن و عترت عَلَيْهِمُ السَّلَام ادامه داشته است.^(۱)

۱- در همین رابطه روایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه زمین هیچگاه از امام یا حجّتی که مردم را هدایت نماید، خالی نمی‌ماند. (کافی، ج ۱، ص ۱۷۸) در این روایات، خالی نبودن زمین از حجت و امام مطرح شده است نه پیامبر. از طرف دیگر، مطابق بعضی روایات بعد از هر پیامبر دارای شریعت همچون: حضرات نوح،

ابراهیم، موسی و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَام پیامبرانی بوده‌اند که دین همان پیامبر دارای شریعت را تبلیغ می‌کرده‌اند تا زمان پیامبر بعدی و بعد از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز تا زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبرانی بوده‌اند که دین حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را تبلیغ می‌کرده‌اند. (المیزان، ج ۲، ص ۱۴۵ به نقل از عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام از آن حضرت؛ و قصص الانبیاء از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام).

مضمون این دسته روایات با دسته قبلی منافاتی ندارد، زیرا ممکن است همان اوصیای حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مخاطب وحی الهی نیز بوده‌اند، یعنی به وسیله وحی با خداوند ارتباط داشته‌اند.

ضمناً از آیه ۱۶۵ سوره نساء که می‌فرماید: «رُشَلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» دو نکته فهمیده می‌شود:

الف- این که جریان ارسال رسل، حقی است که بندگان بر خداوند دارند؛ و در صورت عدم تأمین این حق، بندگان خداوند بر او احتجاج کرده و اقامه حجت می‌کنند. این حق از تعبیر: «لِلنَّاسِ» و «عَلَى اللَّهِ» فهمیده می‌شود. پس اگر کسی به خداوند عادل و حکیم معتقد باشد، لامحاله باید به ارسال رسل برای تمام بندگان اعتقاد داشته باشد، زیرا خدای عادل هرگز حقی را نادیده نمی‌گیرد و آن را به ذی حق می‌رساند؛ و نادیده گرفتن هر حقی، نوعی ظلم می‌باشد. منتهی ما از نظر تاریخی اطلاعی از اسامی و خصوصیات پیامبرانی که خداوند برای مردم زمین فرستاده - جز آنچه در قرآن و روایات وارد شده است - نداریم.

ب- نکته دیگر اینکه آیه شریفه مزبور اشاره است به یک دلیل عقلی و ارتکازی دیگر؛ که مقدمه اول آن عدالت خداوند است، و مقدمه دیگر داشتن حقی برای بندگان بر خداوند، و مقدمه سوم، اینکه خدای عادل هرگز مرتکب ظلم و تزییع حقوق بندگان نمی‌شود.

دلیل دوّم: قاعده لطف

نویسنده پس از نقد دلیل حکمت برای اثبات ضرورت نبوّت، به نقد قاعده لطف پرداخته که برای ضرورت بعثت پیامبران ذکر شده است.

معنای وجوب لطف بر خداوند

نامبرده در ابتدا با استناد به بعضی کتب کلامی قاعده لطف را تعریف می‌کند که حاصل آن چنین است:

«لطف به دو معنا می‌باشد: لطف محصّل و لطف مقرب. «لطف محصّل»

فعلی است که در صورت وقوع آن، انسان مکلف با اختیار خود کاری را

که اطاعت خداوند در آن است انجام می‌دهد و یا از انجام کاری که

معصیت خداوند است خودداری می‌کند. و «لطف مقرب»، فعلی است

که در صورت وقوع، مکلف به انجام اطاعت و ترک معصیت نزدیک

می‌شود. بنابراین لطف در جایی مطرح است که پای تکلیف الهی در کار

باشد و مکلف بودن انسان مفروض می‌باشد، یعنی وجوب لطف از

طرف خداوند مشروط است به وجود تکالیفی.»

نویسنده برای توضیح مطلب فوق استدلالی را از بعضی کتب کلامی

به این شرح نقل می‌کند:

«تردیدی نیست که غرض خداوند از تکلیف بندگان و وضع قوانین شرعی این است که آنان با انجام طاعت و ترک معصیت، شایسته پاداش و ثواب شوند. بر این اساس اگر خداوند بداند که در صورت وقوع فعلی (که مقدور اوست) مکلف با اختیار خویش طاعتی را انجام می‌دهد (لطف محصل) یا دست‌کم به انجام آن نزدیک می‌شود (لطف مقرب) و با این حال خداوند آن فعل را محقق نسازد، لازم می‌آید که غرض خویش از تکلیف بندگان را نقض کند. اما عقل حکم می‌کند که نقض غرض کاری قبیح و از ساحت حکمت خداوند به دور است...»

نویسنده سپس در مقام ردّ این دلیل می‌گوید:

«در این دلیل (وضع قوانین و تکالیف شرعی) مفروض گرفته شده است و با چنین فرضی البته لطف (به معنایی که آمد) بر خداوند واجب می‌شود. و به عبارت دیگر اگر پذیرفته باشیم که خداوند ما را به جایی دعوت کرده است باید این را هم بپذیریم که دادن آدرس (به هر نحوی) و وظیفه اوست، اما سؤال این است که چگونه با دلیل عقلی و پیشینی و بدون استفاده از تعالیم پیامبران می‌توان فهمید که خداوند بشر را به جایی خاص دعوت کرده است و حالا باید آدرس را هم بدهد؟»

در پاسخ این سؤال و شبهه گفته می‌شود:

قاعده لطف تقریرهای گوناگونی دارد که بعضاً قابل نقد و اشکال می‌باشد و بعضی از آنها محکم و غیر قابل اشکال است، اما نویسنده

توجهی به آنها نکرده است. از جمله آنها تقریری است که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «تجرید» دارد و می‌فرماید: «اللطف واجب لتحصيل الغرض به»؛^(۱) یعنی لطف بر خداوند واجب است (ارسال رسل) زیرا غرض او [که همان هدایت مردم و رساندن آنان به کمال مطلوب است] با لطف او [که همان ارسال رسل باشد] حاصل می‌شود.

این استدلال بر مقدماتی استوار است:

الف - این که خدایی هست. این مقدمه در جای خود ثابت شده است و نویسنده نیز در کلمات خود آن را قبول کرده است.

ب - موجودات عالم و از جمله انسان مخلوق خداوند هستند، و وجود خالق و مؤثری دیگر در عالم هستی محال است؛ زیرا به معنای پذیرش محدودیت برای خداوند است، و خدای محدود، نیازمند است و نیازمند، خدا نیست؛ خداوند غنی بالذات و علّة العلیل است.

ج - خداوند از آفرینش موجودات و از جمله انسان، غرض و هدفی دارد و منظور از غرض و هدف، مقصد نهایی و غایتی است که خالق برای مخلوقاتش دارد.

دلیل بر این که خداوند غرض و هدف دارد این است که:

اولاً: فرض این است که خداوند حکیم است و هیچ حکیمی بدون

۱- کشف المراد، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۶۰.

غرض فعلی را انجام نمی‌دهد؛ و نویسنده، خود در نقد دلیل حکمت این معنا را تصدیق کرده و نوشته است: «لازمه منطقی حکمت الهی این است که از آفرینش هر موجودی هدفی داشته باشد.» چرا که اگر خداوند غرضی نداشته باشد فعل او مستلزم چند امر زیر است:

- ۱- بیهوده و عبث باشد؛ که نویسنده خود تصریح کرده است که خداوند حکیم کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد.
- ۲- در کارش مجبور باشد.
- ۳- ناخودآگاه عمل کند.

روشن است که ساحت خداوند از این نواقص مبرا می‌باشد؛ چون او کمال مطلق است.

ثانیاً: هر عاقلی در کارهایش هدف و غرض دارد و «غرض مند بودن» برای انسان صفتی کمال است که به آن دست یافته است. این صفت کمال یا بدون علت و مؤثر در انسانها پدید آمده است، که نویسنده قبول دارد هیچ پدیده‌ای بدون علت و مؤثر پدید نمی‌آید، یا علت و مؤثری دارد که این صفت کمال و همه اوصاف کمال باید به او بازگردد؛ و او خداوند است که منشأ همه کمالات عالم هستی است. البته دلایل دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که در جای خود ذکر شده است.

بنابراین خداوند در کارهایش غرض دارد به گونه‌ای که می‌توانیم بگوییم: اگر غرض نداشت خلقتی نداشت؛ و از بودن و وجود موجودات پی می‌بریم به این که غرض و غایتی در بین هست.

غرض خداوند از خلقت

اکنون می‌توان پرسید غرض خداوند از خلقت انسان چیست؟ می‌گوییم: هیچ غرض و غایتی جز ذات حق تعالی نمی‌تواند و ممکن نیست غرض و غایت نهایی خداوند در خلقت عالم و از جمله انسان باشد؛ چون هر غرض و غایتی سوای ذات کامل الهی سزاوار او نیست و مستلزم وجود نقص در ذات خداوند است و پیشتر پذیرفتیم که خداوند ناقص نیست، وگرنه خدا نیست. خدا همان‌گونه که مبدأ المبادی است، غایه الغایات نیز می‌باشد و حدیث قدسی: «یا بن آدم خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی» اشاره به همین حقیقت است. معنای خلقت بنی آدم برای خداوند که در این حدیث آمده همان رسیدن انسان است به کمال مطلق که خداوند می‌باشد و «غایه الغایات» بودن خداوند نیز به همین معنا است.^(۱)

بنابراین نظر نویسنده که در نقد دلیل حکمت می‌گوید: «اما این هدف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد و نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشینی هدف (یا غرض) خداوند از آفرینش موجودی خاص (مثلاً انسان) را کشف کرد» خالی از دقت است. همچنین است آنچه در نقد «قاعده لطف» نوشته است:

«[در برهان لطف] از یک پیش فرض اثبات نشده استفاده شده است و آن این که گویی غرض خداوند از آفرینش انسان از پیش و به روش عقلی به

۱- الجواهر السنیة، ص ۳۶۰، چاپ مکتبه مفید، قم، شیخ حرّ عاملی.

دست آمده و آن عبارت است از: پیمودن راهی خاص و رسیدن به مقصدی خاص که عقل از شناخت آن عاجز است.»

مفاد قاعده لطف

تا اینجا روشن شد که هدف و غرض خداوند بی شمار نیست و با دلیل عقلی و پیشینی و بدون استفاده از تعالیم پیامبران فهمیدیم که خداوند بشر را برای هدفی خلق کرده و در حقیقت او را به جایی خاص (غایتی که خود اوست) دعوت کرده است.

نویسنده می گوید:

«اگر پذیرفته باشیم که خداوند ما را به جایی دعوت کرده است، باید این راه هم بپذیریم که دادن آدرس (به هر نحوی) وظیفه اوست.»

و قاعده لطف بیش از این نمی گوید که خداوند از خلقت انسان غرضی دارد و او را به جایی دعوت کرده است و باید به هر نحو ممکن به او آدرس بدهد.

تقریری دیگر برای قاعده لطف

سپس نویسنده برای رد قاعده لطف با تقریری دیگر با طرح شبهه دیگری چنین می گوید:

«چگونه می توان ثابت کرد که خداوند تکالیفی شرعی وضع کرده است و حالا باید به گونه ای بشر را از کم و کیف آن تکالیف آگاه کند؟»

نامبرده دلیل متکلمین را نقل می کند و سپس ایراداتی به آن وارد می سازد. او در مقام نقل دلیل آنان می گوید:

«ما انسانها تکالیف و وظایفی عقلی مانند: [لزوم] شکر منعم (سپاسگذاری از خداوندی که به ما نعمت بخشیده است) و لزوم شناخت آفریدگار عالم داریم که عقل، ما را به انجام آن الزام می کند. از سوی دیگر تردیدی نیست که بعثت انبیاء به دلیل آنکه با آوردن تکالیف شرعی همراه است، زمینه را برای عمل به تکالیف عقل مهیا می سازد، زیرا عمل به تکالیف شرعی ما را به انجام تکالیف عقلی نزدیک می کند (به عنوان مثال، با ادای نماز و پرداخت زکات، بخشی از وظیفه عقلی سپاسگذاری از خداوند نعمت بخش انجام می پذیرد) با توجه به این دو مقدمه (و با نظر به تعریف لطف) آشکار می شود که وضع قوانین شرعی و ابلاغ تکالیف دینی لطفی است که ما را به ادای تکالیف عقلی خویش نزدیک می کند و از آنجا که لطف بر خداوند سبحان واجب است، نتیجه می شود که وضع و ابلاغ تکالیف شرعی بر خداوند واجب است. اما ابلاغ تکالیف شرعی بدون بعثت پیامبران ممکن نیست، و چون ذی المقدمه (یعنی ابلاغ تکالیف شرعی) واجب است، مقدمه آن (یعنی بعثت پیامبران) نیز بر خداوند واجب خواهد بود.»

وی سپس چندین ایراد بر این دلیل وارد ساخته است که در ذیل به آنها اشاره می شود.

ملازمه میان بعثت انبیاء و تکالیف شرعی

مشکک محترم در شبههٔ اول خود ملازمهٔ میان بعثت انبیاء و آوردن تکالیف شرعی از سوی آنان را منکر شده است. خلاصهٔ کلام او چنین است:

«در این دلیل گفته شده است که «بعثت انبیاء با آوردن تکالیف شرعی همراه است» در حالی که چنین ملازمه‌ای ضرورت منطقی و عقلی ندارد، زیرا ممکن است بعثت پیامبران برای تشویق و ترغیب انسانها به انجام همان تکالیف عقلی، و یا برای تعلیم حقایق آسمانی نسبت به مبدأ و معاد و معنای حقیقی سعادت، کیفیت حشر و نشر و... باشد. نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشینی حکم کرد که اگر پیامبرانی از طریق خداوند مبعوث شوند حتماً تکالیف شرعی و دینی هم خواهند داشت.»

در پاسخ به این شبهه چند نکته یادآوری می‌شود:

نکتهٔ اول: این که این ادعا برخلاف واقعیت تاریخی و خارجی است؛ زیرا علاوه بر متون دینی، تاریخ شهادت می‌دهد که پیامبران هرکدام برحسب شرایط زمانی و مکانی اقوام خود، تکالیفی شرعی داشته‌اند.

نکتهٔ دوم: این که در تقریر قبلی قاعدهٔ لطف ثابت شد که خداوند بشر را برای غایت بزرگی که خودش باشد آفریده است و بدیهی است

که رسیدن به چنین غایتی جز از راه تکالیفی که خودش وضع کرده باشد ممکن نیست، زیرا مسیر وصول به این غایت در حیطهٔ ادراک بشر نیست.

در توضیح این بیان می‌گوییم: واقعیت مشهود این است که خداوند انسان را عاقل و مختار آفرید تا با کمک عقل و اختیار خود به سوی مقصد نهایی حرکت کند. همچنین مشاهده می‌کنیم که انسان برخلاف ادراک عقلش که پذیرفت خدا هست و او مخلوق خداست و خدا او را برای نیل به غایتی آفریده و غایت خلقت او خداوند است می‌تواند سخن بگوید و همهٔ انبیاء را نادیده بگیرد، خدا را منکر شود، غایت خلقت خویش را نفی کند و...؛ و بین علم و جهل، خوب و بد، روشنی و تاریکی، سراغ جهل و بدی و تاریکی برود. چرا که او شهوت و غضب دارد و می‌تواند خودخواه و خودبین باشد و از مسیر هدایت منحرف شود.

اما اگر به مقتضای ادراک عقلش - که می‌گوید: خدا هست و او مخلوق خداست و غایت او نیز خدا یعنی کمال مطلق است - عمل کند و بخواهد به اختیار خودش به این غایت نائل شود، این پرسش برای او مطرح می‌شود که راه وصول او به غایت مطلوب کدام است؟ آیا با هر عقیده و هر عمل و هر روش و از هر راهی می‌تواند به مقصد برسد؟ آیا خودش می‌تواند در درون خود بیابد که از غایت خلقت دور و یا به آن نزدیک شده است؟

ممکن است - اگر موانعی بر سر راه او نباشد - در برخی موارد پاسخ پرسشهای خود را بفهمد، اما درمی یابد که در برخی موارد نمی فهمد و دچار تحیر و سرگشتگی می شود، و نمی تواند چگونگی شکر منعم را که حکم عقل اوست به خوبی تشخیص دهد.

آیا در حوزه فردی، خوردن و نوشیدن هر غذا و مشروبی و پوشیدن هر پوششی در تقرّب یا تباعد او تأثیر دارد و آیا منافاتی با شکر منعم دارد یا نه؟ نمی داند.

و در حوزه اجتماعی آیا هر نوع داد و ستد و هر روش اجتماعی و هرگونه معاشرتی مؤثر است؟

می بیند که فرق می گذارد و تأثیر متفاوت را هم درمی یابد، ولی نمی تواند تعیین کند کدام مقرّب است و کدام مبعّد؟ از کجا بداند؟ از چه کسی بپرسد؟ چه کسی او را راهنمایی کند؟ عقل جمعی انسانها هم تاکنون راهی به مقصد نبرده است و دهها و صدها مکتب و مشرب عقلی و فکری وجود دارد، کدامیک را بگیرد و اطمینان پیدا کند که او را به مقصد می رساند؟

بنابراین بشری که در مورد خویشتن، جهان هستی، آفریننده اینها و تأثیر افکار و عقاید و افعال بر ارتقاء یا انحطاط او در درونش به حدی از معرفت نائل شده، خود را نیازمند هدایت و راهبری می بیند. پرسش این است که آیا خدایی که او را خلق کرده نمی داند که انسان نمی تواند همه نیازهای معرفتی و عملی و اخلاقی خودش را پاسخ دهد؟

اگر بگوییم قطعاً می داند، این پرسش مطرح می شود که آیا نباید به او پاسخ دهد؟ با تصدیق این معنا که اگر خدا در برخی موارد پاسخ پرسشهای او را ندهد هیچ راهی به فهم پرسش خود ندارد، و با فرض این که اگر انسان نداند نمی تواند در مسیر صحیح حرکت و عمل کند و در نتیجه از غایت خلقت دور می شود و غرض خداوند حاصل نمی شود، آیا نباید خدا برای او راهی را برای نیل به هدف و غایت بیان کند؟ اگر بگویید: بلی باید پاسخ مثبت دهد و او را هدایت کند، یعنی مقرّبها و مبعدها را برایش بیان کند، این همان قاعده لطف است، و لطف چیزی جز این نیست.

حال این پرسشها مطرح می شود که آیا خداوند باید به تک تک افراد پاسخ گوید یا فردی را برگزیند و پیامش را توسط او به دیگران برساند؟ در صورت دوّم آن فرد بشر باشد یا فرشته؟ یا از عالم غیب با ندایی آسمانی به آنها اعلام کند؟ آیا این ندا هر روز باشد یا یک روز در ماه یا در سال؟ و یا در هر زمان و به هر کیفیتی که او صلاح می داند؟

بدیهی است خدای عالم به تمام امور می تواند پاسخ این پرسشها را به بهترین وجه بدهد و داده است. زیرا قطعی است که همه افراد صلاحیت ارتباط با خداوند و گرفتن وحی و دستورات او را ندارند. در طول تاریخ بشر، تعدادی اندک چنین صلاحیتی را پیدا کردند که خدا با آنان سخن بگوید، و مصداق بارز آنان همان پیامبرانند که با معجزات و بیّنات و براهین لازم به سوی مردم مبعوث شدند، تا مردم را به

چگونگی رسیدن به غایت و هدف از خلقت راهنمایی نمایند.

این شیوه، شدنی‌ترین و صالح‌ترین روش است، زیرا فرشتگان موجوداتی غیر مادی هستند؛ آنها از جنس بشر نیستند و نمی‌توانند برای بشر حجّت باشند. ندای آسمانی نیز گرچه امکان دارد اما همه افراد بشر پذیرای آن نیستند، و با ندای آسمانی و فراگیر بسا بسیاری از افراد قالب تهی کنند و یا بی‌هوش گردند و توانایی پذیرش آن را نداشته باشند.

نکته سوّم: معنای کلام وی که می‌گوید: «می‌توان فرض کرد که بعثت پیامبران برای تشویق و ترغیب انسانها به انجام همان تکالیف عقلی... باشد» این است که تمام احکام شرعی ارشادی باشد، یعنی ارشاد به همان احکام عقلی. لازمه این کلام آن است که عقل انسانها بتواند تمام آنچه را برای نیل به مقصد اصلی یعنی خدای متعال و قرب به او لازم است، درک نماید و تمام موانع آن را کاملاً بشناسد؛ و اثبات آن کاری است کارستان؛ و قبلاً نیز به آن اشاره شد. بنابراین نمی‌توان گفت بعثت انبیاء با آوردن تکالیف شرعی همراه نیست.

آشنایی اجمالی یا تفصیلی به آثار احکام؟

دومین ایراد نویسنده بر استدلال مذکور این است:

«در این فرض که ما در وضعیت قبل از نبوت و عدم آشنایی با تعالیم پیامبران به سر می‌بریم، چگونه می‌توان گفت که آوردن تکالیف شرعی

زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌سازد، و یا عمل به تکالیف شرعی ما را به انجام تکالیف عقلی خود نزدیک می‌سازد؟ مگر می‌توان با استدلال و تجزیه و تحلیل عقلی صرف، از کمّ و کیف و آثار تکالیف شرعی که قرار است وضع شود آگاهی یافت تا بتوان چنین احکامی صادر کرد؟»

پاسخ این شبهه این است که لازم نیست به احکام و تکالیف شرعی و آثار آنها به تفصیل آگاه باشیم تا بتوانیم قضاوت کنیم که تکالیف شرعی زمینه‌ساز عمل به تکالیف عقلی می‌باشند؛ بلکه همین که نمی‌دانیم چگونه باید منعم را شکر کرد، و یا چگونه باید مسیر قرب به او را - که غایت خلقت است - طی کرد، کافی است که نیاز به راهنمایی او را توسط وضع تکالیفی شرعی درک کنیم. نظیر بیماری که به پزشک مراجعه می‌کند تا درد خود را درمان نماید؛ چنین بیماری لازم نیست داروها و خواص و آثار آنها را بشناسد، بلکه اجمالاً می‌داند که پزشک داروهایی را به او راهنمایی می‌کند که درد او را درمان می‌کنند.

تکالیف شرعی و زمینه عمل به تکالیف عقلی

سومین ایراد نویسنده بر دلیل قاعده لطف از این قرار است:

«معنای این سخن که «آوردن تکالیف شرعی زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌کند» چیست؟ اگر به این معنا باشد که بدون آوردن تکالیف شرعی انسان قادر به انجام تکالیف عقلی نیست، چنین

معنایی به وضوح باطل است؛ زیرا لازمه آن این است که گفته شود: عقل فقط می تواند به لزوم انجام شکر منعم مثلاً حکم کند، ولی راه و روش درست انجام این تکلیف را نمی داند و لذا محتاج به پیامبران است تا با آوردن تکالیف شرعی روش درست آن را نشان دهند. این توجیه صبغه عقلی و پیشینی ندارد. عقل انسان برای انجام هر تکلیف عقلی روش آن را هم حدّ اقل فی الجملة کشف می کند.

به عنوان مثال، «لزوم شکر منعم» تکلیفی عقلی یا اخلاقی است که هرکس می فهمد با شکر زبانی و قلبی و استفاده درست از نعمتهای الهی، حدّ اقل مرتبه ای از وظیفه شکرگزاری را انجام داده است؛ و اگر خداوند مرتبه ای بالاتر را بخواهد که عقل انسان نمی تواند آن را کشف کند، این مطلب را با ارسال پیامبران به گوش انسان ها می رساند ... در هر حال، برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید ثابت کرد که عقل نمی تواند روش صحیح انجام تکالیف عقلی را کشف کند، و یا این که آنچه عقل می فهمد کافی نیست؛ اما آیا اثبات چنین مطلبی با روش عقلی و پیشینی امکان پذیر است؟ چگونه؟»

تکالیف عقلی

در پاسخ، به دو نکته اشاره می شود:

نکته اول: تکالیف عقلی منحصر به «لزوم شکر منعم» نیست، بلکه از جمله تکالیف عقلی - چنان که سابقاً به آن اشاره شد - این است که

انسان موجودی هدف مند خلق شده و هدف از خلقت او قرب معنوی به حق تعالی می باشد. حال آیا انسان می تواند با عقل خود راه رسیدن به این غایت بزرگ و مقتضیات و موانع آن را کشف کند؟ اگر این امر قابل تجربه بود شاید کشف آن توسط عقل جمعی بشر با هزاران آزمون و خطا امکان داشت، ولی روشن است که امر تجربی نیست.

نکته دوم: اینکه معنا و مصادیق «شکر منعم» نیز برای انسان ها با اختلاف آنان در آداب و سنن اجتماعی و در سایر جهات روشن و مبین نمی باشد. «استفاده درست از نعمتهای الهی» که نویسنده آن را به عنوان حدّ اقل مرتبه ای از شکرگزاری تعبیر کرد نیز مصادیق گوناگونی دارد که هرکس به حسب درک خود و محیطی که در آن می باشد و عوامل تربیتی دیگر، و نیز هر جامعه و قومی ممکن است تفسیر خاصی داشته باشد، کدام یک ملاک است؟

مثلاً در جامعه ای رابطه نامشروع جنسی با جنس مخالف، یا رابطه با همجنس، امری ممدوح و از مقوله «استفاده صحیح از نعمتهای الهی» می باشد، و در جامعه ای دیگر امری به شدت قبیح و از مصادیق استفاده غیر صحیح از نعمتهای الهی محسوب می شود. حال، کدامیک باید ملاک باشد؟ و همچنین صدها و هزاران مورد دیگر. آیا این دیدگاه، جامعه را به سمت هرج و مرج و تنازع دائمی و چه بسا جنگ و خونریزی سوق نمی دهد؟

شمول قاعدهٔ لطف

چهارمین ایراد نویسنده به طور کلی بر قاعدهٔ لطف است و ناظر به استدلال مذکور نمی‌باشد. او در این ایراد می‌گوید:

«اگر واقعاً بنا به قاعدهٔ لطف، بعثت پیامبران ضرورت دارد، پس چرا خداوند این لطف را در هر زمانی فقط شامل حال عدهٔ معدودی از انسانها می‌کرد و همیشه اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا از این لطف محروم می‌ماندند؟ به عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام، آیا فقط لطف به مردم عربستان بر خداوند واجب بود؟»

پاسخ این شبهه در جواب از شبههٔ سوم نویسنده بر دلیل حکمت مشروحاً بیان شد.

آنچه در این نوشته بررسی شد شبهاتی بود که بر مبانی نظری نبوت یعنی دلیل حکمت و قاعدهٔ لطف وارد شده بود. در نوشته‌های آینده ان شاء الله به شبهاتی پرداخته خواهد شد که پیرامون اعجاز قرآن از نظر ثبوتی و اثباتی و سایر امور مربوط به قرآن مطرح شده است.

«والحمد لله رب العالمین»